

# اندیشه تکفیر در دوران جاهلیت و اسلام

## اندیشه تکفیر در دوران جاهلیت و اسلام

یکی از عوامل تکفیر مسلمین توسط گروه های مختلف، عدم تبیین مفاهیم دینی می باشد. اسباب ارتداد و معیارهای کفر و ایمان و شرک و توحید و جاهلیت و مفاهیم دیگر یکی از اندیشه های اندیشه تکفیری است که از طمان خوارج تا به حال بخاطر تفسیر متفاوت از این مفاهیم تفکر تکفیر بوجود آمده است. جنبشهای سلفی و تکفیری مصر نیز از این قاعده مستثنا نیستند و برخی به دلیل تفسیر غلط این مفاهیم تکفیر دیگران را سرلوحه کار خود قرار دادند.

### اندیشه تکفیر میان حاکمیت و اسلام

افکار هر دو گروه تکفیر مخالف عقیده سلف صالح است چرا که علمای سلف پیرامون مفاهیم کفر و ایمان جز در محدوده اختلاف لفظی هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند زیرا برخی از علمای سلف معتقدند ایمان، قول و عمل است و کم و زیاد می گردد و کفر دو نوع است: اعتقادی و عملی، برخی دیگر می گویند: ایمان همان تصدیق است و عمل جزو ایمان نیست و کفر یعنی جحود و انکار است و کفر و ایمان زیاد نمی شوند و معتقدند که کفر دو نوع است: کفر حقیقی، کفر مجازی. و در دو حالت فقط کفر اعتقادی یا حقیقی است که موجب خارج شدن شخص از دین می گردد جز اینکه فرقه خوارج از عقاید سلف صالح عدول نموده و قائل به کفر مرتکب گناه کبیره و «غلاة» خوارج قائل به کفر حتی مرتکب گناه صغیره شدند. علاوه بر آن: غلاة مرجئه بدعت اعتقادی دیگری پدید آوردند و گفتند با وجود ایمان، معصیت هیچگونه آسیب و ضرری نمی رساند؛ یعنی مرتکب گناه کبیره در روز قیامت مورد بازخواست و مؤاخذه قرار نمی گیرد و وارد جهنم نمی گردد حال آنکه نصوص شرعی [1] بطور متواتر بر وارد شدن مرتکبین گناه به جهنم و سپس خارج شدن از آن بخاطر عفو خداوند متعال دلالت دارد. این مسأله بعداً توضیح داده خواهد شد اما در اینجا به بررسی مبانی و پایه های اندیشه تکفیر از خلال قرآن و سنت و اجماع صحابه رضی الله عنهم و بیان وجه صواب و خطای آن خواهیم پرداخت.

### حاکمیت اسلامی

از آنجائیکه - مسأله توحید با گفتن دو شهادت: هیچ معبود بحقی جز خداوند نیست و محمد صلّ الله علیه و آله و سلّم پیامبر خدا است شروع می شود و این در حقیقت همان چیزی است که در حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم ایمان نامیده شده است آنجا که می فرماید: «ایمان آوردن به پروردگار و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران و روز قیامت شرط تحقق ایمان است» - این حدیث توسط امام مسلم روایت شده است - و از آنجایی که شهادت کامل و صحیح جز با ایمان آوردن و شناخت معانی و مفاهیم واژه ای «آله، رب، عبادت و دین» محقق نمی گردد و از نظر اندیشه تکفیر، این معانی و مفاهیم به گونه ای در زندگی شخص مسلمان تغییر یافته که موجب خروج وی از ملت - دین - می گردد لذا بر خود لازم دیدم که اشاره ای به این معانی و مفاهیم داشته باشم:

أ- إله همان معبود است و دارای معانی متعددی از جمله ارتفاع و بلندی و والایی است.

ب- ربّ به معنای متصرف در امور و تربیت کننده - مربی - و سرور است.

ج - عبادت یعنی پیروی کردن و اطاعت کردن است.  
د - اما کلمه دین دارای معانی گوناگونی است از جمله:

1- سلطه برتر.

2- شریعت.

3- عبادت و بندگی کردن.

4- جزا و حسابرسی بنا به این آیه که می فرماید:

(مالک یوم الدین)

می فرماید:

(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ)

بقره: 193

«و با کافران بجنگید تا فتنه ای باقی نماند و دین فقط خالص برای خداوند گردد پس اگر کافران از اعمالشان دست کشیدند شما نیز از جنگ دست بکشید و تعدی و تجاوز فقط به ستمگران جایز و روا است. دین بمعنای شریعت و قانون کلی است که تمام رعایا و شهروندان دولت باید از آن پیروی کنند».

اما دین بمعنای عقیده که در این صورت هیچ اکراه و اجباری در آن نیست:

(لا اکراه فی الدین)

بقره: 256

اکراه و اجباری در پذیرش عقیده وجود ندارد.

اما در قول پروردگار متعال آنجا که می فرماید:

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ)

شوری: 13

«خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم. (به همه آنان سفارش کرده ایم که اصول دین را پا برجای دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید. این چیزی است که شما مشرکان را بدان می خوانیم بر مشرکان سخت گران می آید».

دین به معنای عبادت که در حقیقت همان توحید استعمال شده است.

برای آگاهی بیشتر از شرح این کلمات - آله، رب، عبادت و دین - به کتاب «مصطلحات چهارگانه» استاد ابوالاعلی مودودی مراجعه شود. اما در اینجا به نقل قول مختصر از کتاب مذکور پیرامون آن اصطلاحات چهارگانه بسنده می کنیم.

استاد مودودی می گوید: «اگر معنا و مفهوم این اصطلاحات چهارگانه برای شخصی، مبهم و نامشخص باشد در اینحالت شناخت او از آنها نیز ناقص خواهد بود و بنابراین با وجود آنکه به قرآن ایمان دارد اما مفاهیم تمام آیه های قرآنی - مشتمل بر هدایت و ارشاد - بر او پنهان خواهد ماند و در نتیجه عقیده و اعمالش نیز ناقص خواهد بود». در جای دیگر همان کتاب می گوید: «پس از گذشت عصر طلایی اسلام، معانی و مفاهیم اصیل این اصطلاحات چهارگانه - که در دوران پیامبر صل الله علیه و آله و سلم در زمان نزول قرآن رایج و شایع بود - دچار تغییر و تحریف گردید به گونه ای که این کلمات از آن معنای وسیع و گسترده ای که داشتند در معنای محدود و ویژه ای استعمال شدند. مثلاً کلمه «آله» بمعنای کسی که تربیت می کند و ایجاد می نماید بکار برده شد و کلمه «عبادت» مترادف با تاله و تنسک - زهد و پارسایی - و خضوع و نماز خواندن در بارگاه احدیت، استعمال گردید و کلمه «دین» مترادف با کلمه «نحله» و کلمه «طاغوت» هم معنا با بت و شیطان بکار رفته اند».

شایسته ذکر است که این گونه بیانات و عبارات دیگری مبنای اصلی اندیشه تکفیر مسلمانان توسط جماعت تکفیر و هجرت را تشکیل می دهند. جماعت مذکور فراموش کرده اند که جماعت اسلامی پاکستان به رهبری مودودی هرگز قائل به کفر مسلمانان غیر عضو در جماعت شان نبوده است و سخنان و اقوال پیشین مودودی خلاف گمان و پندار این جماعت را ثابت می کند آنجا که می گوید: «شخص با اینکه به قرآن ایمان دارد اما عقیده و اعمالش ناقص می باشد». توصیف شخص مسلمان به اینکه ایمان یا عقیده یا اعمالش ناقص می باشد یا اینکه نسبت به حقیقت ایمان و عقیده جاهل و نادان است کافر بودن او را نمی رساند زیرا ایمان همانگونه که واضح و مشخص است دچار فزونی و نقص می گردد. و حتی اگر بپذیریم که منظور استاد مودودی همان است که جماعت تکفیر و هجرت بدان استدلال می کند، در جواب می گویم که ایشان نه نبی است و نه رسول خداوند و امکان اختلاف دانشمندان دینی درباره معانی و مدلول این کلمات وجود دارد و سخن حق و فصل الخطاب فقط قول و فعل پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم است زیرا آن حضرت تنها کسی است که وظیفه توضیح و تبیین معانی و مفاهیم قرآن را به عهده دارد.

شایسته یادآوری است که کلمه «ربوبیت» از نظر ابن تیمیه و ابن قیم بمعنای آفرینش و قدرت است که خداوند بدان متصف می باشد و این معانی نه تنها مورد قبول مسلمانان است بلکه مورد قبول مشرکان نیز بوده است و کلمه «الوهیت» بمعنای حاکمیت و تشریح و حرام و حلال ساختن و انفرادی در عبادت است که تمام این معانی اختصاص به خداوند دارند اما سید قطب این دو اصطلاح - الوهیت و ربوبیت - را بجای یکدیگر بکار برده است و بنابراین سخن گفتن درباره اینکه معانی و مفاهیم این اصطلاحات توسط این صاحب نظران در محدوده باریکی بکار رفته به گونه ای که شخص ناقص الایمان، کافر بشمار می آید، بی معنا و بی اساس است.

### علت تکفیر مسلمانان

سید قطب با اینکه سخنان مودودی را در تألیفاتش و به ویژه در جلد هفتم «فی ظلال قرآن» نقل نموده اما هرگز متعرض مسأله تکفیر مسلمانان نشده است ولی پس از وی عده ای پا به عرصه گذاشتند که آن سخنان و موارد همانند آن را مبنای تکفیر مسلمانان قرار دادند زیرا از نظر آنان، مسلمانان شهادتی را بر زبان جاری می سازند که معنا و مفهومش را نمی دانند و بر طبق مضمونش عمل نمی کنند و به هر مقدار که نماز بخوانند و روزه بگیرند و حج بروند و گمان کنند که مسلمان اند حقیقت هرگز تغییر نخواهد کرد.

جماعت تکفیر، اندیشه خود را بر چندین مقدمه مبتنی ساخته است از جمله اینکه طرف شکر به فرض آنکه مملو از نمک گردد و بر آن نوشته شود که شکر است حقیقت و ماهیت نمک بودنش هرگز تغییر نمی کند. اگر برای بیماری نسخه ای نوشته شود اما آن داروها را مصرف نکند و فقط به زبان تکرار کند که داروها را مصرف کرده است هرگز این تکرار موجب تغییر حقیقت مصرف نکردن داروها توسط او نخواهد شد.

علاوه بر آن، شخص مسلمان در زمان پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به کسی گفته می شد که از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی کوچ کند اما کسی که فقط «شهادتین» را بر زبان جاری می کرد و همچنان در گروه مشرکان باقی می ماند هرگز بعنوان مسلمان شناخته نمی شد. پس بنا به این دلایل، جامعه کنونی بر اساس مکتب اسلام حرکت نمی کند؛ اعمال، کردار و رفتارها، اقتصاد، روش و سیاستش اسلامی نیست و بنابراین اینگونه جامعه ای، جاهلی و کافر است و تمام افرادش همین حکم را دارند مگر اینکه با دلیل قاطع، خلاف آن ثابت شود.

### مقدمات غلط و نتیجه باطل:

مقدمات مذکور به نتایج و پیامدهای باطلی منجر گردیدند و اگر احکام شریعت بر مبنای منطق

ارسطو و فلسفه مارکس سنجیده می شد مقدمه با نتیجه، هماهنگ می آمد اما اینگونه نیست زیرا احکام شرع توسط وحی - قرآن و سنت - معین و مشخص می شوند و منطق بشری جز در محدوده فهم نصوص هیچ دخل و تأثیری در احکام شرع ندارد. و هر کس این مقدمات ساخته و پرداخته بشر و نتایج آن را در مرتبه احکام شرعی و بعنوان اصل و مرجع قرار دهد در حقیقت بر خدا و پیامبرش پیشدستی کرده، صدایش را بر صدای پیامبر صل الله علیه و آله و سلم بلند نموده و احکام غیر الهی را برای مردم تشریح نموده است و در این باره سخن خداوند متعال در آغاز سوره حجرات برای ما کفایت می کند آنجا که می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

## حجرات: 2- 1

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجوید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناستد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند با او به صدای بلند سخن مگویند مبدا بی‌آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود.»

ناگفته نماند که هرگز منظور این نیست که منطق و عقل را از دایره اندیشه دور ساخت بلکه هدف اصلی - همانگونه که توضیح این موضوع خواهد آمد - این است که عقل و منطق باید جایگاه صحیح خود را در دایره دین بیابند و بطور درست بکار گرفته شوند.

عقل احکام خود را از طریق حواس پنجگانه دریافت می کند مثلاً گوش ، ابزار حکم دادن بر اصوات است و بوسیله چشم بر دیدنی ها و اشیاء حکم صادر می شود و از طریق حس بویایی ، بو و رایحه را تشخیص می دهیم و غیره . بنابراین عقل هرگز نمی تواند بر امور و مسائل خارج از حیطه حواس حکمی صادر کند و تنها کاربرد عقل در این امور و مسائل، شناخت حکم آنها است. بنابراین تنها مصدر و مرجعی که می تواند بر امور و شئون خارج از دایره ماده حکم صادر کند دین است و خداوند متعال از طریق پیامبران متکفل این موضوع گردیده است اما فلسفه ایده آلیستی آرمانگرا هنگامی که پیامبران را حذف کرد و خداوند متعال را با حذف پیامبران در نظر گرفت دچار اشتباه و انحراف بزرگی گردید که از پیامدهای تاریک آن، گمراهی و کفر ورزیدن برخی به خداوند و پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و پیدایش فکر مادی دین ستیز بوده است. حال اگر استدلال مذکور را - ظرف شکر - بر موضوع مورد بحث تطبیق نماییم ملاحظه خواهیم کرد که خداوند متعال صراحتاً اعلام کرده است: هر کس که اسلام خود را اعلام نماید مسلمان است و نخستین گام برای آشکار ساختن اسلام خود، گفتن «لا اله الا الله» و «أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» و وظیفه ما در قبال چنین شخصی این است که به مسلمان بودنش حکم دهیم حتی اگر در باطن، عقیده دیگری داشته باشد. زیرا خداوند متعال حکم دادن به باطن امور را به روز قیامت وانهاده است چرا که، نهان و باطن امور خارج از سلطه و قدرت ما است. بنابراین ظرفی که روی آن نوشته شده؛ اسن شکر است اصل بر این است که شکر باشد مگر اینکه خلافش ثابت شود که نمک است. و شخصی که اعلام می دارد مسلمان است بنا به ظاهر به مسلمان بودنش حکم صادر می کنیم - مانند آن ظرف است - مگر اینکه با دلیل قاطع و طبق اصول اسلامی ثابت شود که مسلمان نیست. به عنوان مثال حکم خداوند را منکر شود. پس اسلام به ظاهر امور حکم می کند مگر اینکه از طریق دلیل شرعی ثابت شود که ظاهر آن امر، صحیح نیست و شخص مسلمان مرتکب عملی شده که او را از اسلام خارج ساخته است و تنها مرجع و منبعی که امور موجب خروج از دین را تعریف و تعیین می کند دین است نه عقل و

منطق. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در جواب سؤالی پیرامون ایمان چنین گفت: «حقیقت ایمان این است که به خداوند، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران و ملاقات با خداوند در روز قیامت باور داشته باشی.» همانگونه که در صحیح «مسلم» آمده است سؤال کننده جبرئیل امین بود و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «این جبرئیل است آمده تا دین را به مردم بفهماند».

بر این اساس است که «ابن تیمیّه» می گوید: «گاهی جمع شدن خصلتی از خصلت های ایمان و خصلتی از خصلت های نفاق در یک شخص ممکن است و چه بسا کسی مسلمان باشد اما دچار کفر شده باشد اما نه آن کفری که او را از آیین دین اسلام خارج کند. و عقیده صحابه از جمله ابن عباس و قول تمام علمای سلف همین است و همچنین دانشمندان دینی در مورد اطلاق اسم مسلمان ولو بظاهر بر افراد منافق اتفاق نظر دارند چرا که آنان به ظاهر تسلیم دین شده اند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم هم، احکام اسلام را بنا به ظاهر بر آنان جاری می کرد.» [2]

### حاکمیت و اسباب ارتداد

اخیراً مدیریت تحقیقات علمی و فتوا در کشور عربستان سعودی درباره علل و اسبابی که موجب خروج شخص از اسلام می گردند، کتابچه ای تحت عنوان «دلیل الحاح و المعتمر» را منتشر کرده و در مقدمه آن اسباب ارتداد یعنی اسباب موجب کفر را به ترتیب ذیل ذکر نموده است:

- 1- شرک ورزیدن به خدا.
- 2- واسطه و شفیع قرار دادن چیزی یا کسی در برابر خداوند و طلب حاجت کردن از آن واسطه.
- 3- صحیح دانستن عقاید مشرکان یا قائل نشدن به تکفیر آنان یا شک و تردید داشتن در کفر آنان.
- 4- برتر دانستن حکم طاغوت بر حکم خداوند از جمله:
  - الف - برتر دانستن نظام ها و قوانین موضوعه.
  - ب - اعتقاد داشتن به عدم صلاحیت احکام اسلامی.
  - ج - عقیده داشتن به اینکه اسلام علّت عقب ماندگی مسلمانان است.
  - د - محدود ساختن دین اسلام فقط به مراسم و شعائر دینی و کنار زدن دیگر شئون زندگی از دایره دین اسلام.
  - ه - اعتقاد داشتن به اینکه مجازات های اسلامی و از جمله حدود مناسب عصر حاضر نیستند، و اعتقاد داشتن به حکم دادن به غیر آنچه خدا نازل کرده است حتی اگر شخص به برتر بودن احکام و قوانین غیر الهی اعتقاد نداشته باشد زیرا او در این صورت آنچه که خداوند حرام نموده جایز و روا دانسته است.
- 5- متنفر بودن از برخی دستورات و احکام پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم حتی اگر شخص به آن دستورات و احکام عمل کند. خداوند متعال می فرماید:

محمد: 9

(ذَلِكَ يَأْتُهُمْ كَرَهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ)

«آن بدین دلیل که آنان از آنچه خداوند نازل نموده متنفر بودند و در نتیجه اعمالشان بی ثمر و تباه گردید.»

6 - هر کس امری از امور دین اسلام را مسخره کند.

7 - اعتقاد به سودمند بودن سحر و عمل کردن به آن.

8 - همکاری با مشرکان بر ضد مسلمانان، خداوند می فرماید:

(وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ)

مائده: 51

«هرکس از شما با یهودیان و مسیحیان دوستی ورزد و آنان را به سرپرستی بپذیرد بی گمان او از زمرهٔ آنان بشمار می رود».

9 - اعتقاد به اینکه برخی از مردم می توانند از آیین اسلام خارج شوند، خداوند می فرماید:  
(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) آل عمران:

85

«و کسی که غیر از شریعت اسلام آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زمرهٔ زیانکاران خواهد بود».

10 - روی گرداندن کامل از دین اسلام.

### حقایق مسلم:

علل و اسباب موجب کفر که از همان آغاز نشر کتاب مذکور توسط مدیریت تحقیقاتی علمی و فتوا و دعوت و ارشاد در کشور عربستان سعودی بطور مفصل و همراه با دلایل شرعی شرح داده شده اند. موجب گردیده تا عده ای از جوانان بطور کلی از اندیشه تکفیر یا از مهمترین نماد اندیشهٔ تکفیر که همان نماز نخواندن پشت سر مخالفان، و تکفیر افراد غیر عضو در جماعت آنان است دست بردارند. حقیقت مسلم دیگر این است که برخی از قائلان به اندیشهٔ تکفیر پشت سر افرادی غیر خودی نماز نمی خواندند ولی با این وصف غیر خودی را تکفیر نمی کردند و فقط در درستی باور و عقیدهٔ دینی اشان شک و تردید داشتند.

### معانی کفر، ظلم و فسق

بنابراین الفاظ کلی و عامی که توسط نویسندگان و شارحان در توصیف جامعه به جاهلی یا غیر اسلامی بودن یا به شمار آوردن جامعه در زمرهٔ جوامع اسلامی بکار برده شده است، موجب صدور حکم شرعی بر هر کدام از افراد جامعه نمی گردد چرا که حکم فقهی نه تنها با موعظه کردن و ترساندن مردم فرق دارد بلکه خود الفاظ نصوص شرعی و اوصاف عمومی آن، چنین پیامد و نتیجه ای بدنبال ندارد. بعنوان مثال تعریف ایمان طبق حدیث شریف این است که «شخص به پروردگار، فرشتگان، کتابهای آسمانی و پیامبران، روز قیامت و خیر و شر قدر، ایمان و باور داشته باشد». و در حدیثی که ابن عباس از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است به همین ترتیب تعریف شده است.

پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به هیأت اعزامی «عبدالقیس» که آنان را به ایمان سفارش کرده بود اینگونه فرمود: «آیا می دانید ایمان داشتن فقط به خداوند متعال چیست؟» آنان گفتند: خدا و رسولش آگاهترند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «گفتن شهادتین «لا اله الا الله و انّ محمداً رسول الله». روایت از امام بخاری. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در حدیث مذکور به مسلمان بودن هر کس که شهادتین را بر زبان جاری سازد حکم داده است. بنابراین عقیده داشتن به کفر کسی که شهادتین را بر زبان جاری ساخته، به دلیل اینکه عضو جماعتی نشده است، بدعتگذاری و تشریح حکم جدید در دین خداوند متعال بشمار می آید حتی اگر انگیزه ها و اسباب این عقیده، خیرخواهانه باشد.

خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

انفال: 72

«بی گمان کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده اند و کسانی که مهاجران را پناه داده اند و یاری کرده اند آنان یاران یکدیگرند و کسانی که



ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند هیچ گونه خویشاوندی دینی با شما ندارند مگر آنکه در راه خدا هجرت کنند و اگر در کار دین از شما یاری جویند یاری آنان بر شما واجب است مگر بر علیه گروهی باشد که میان شما و میان آنان پیمانی منعقد شده است و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست»

در آیه مذکور خداوند از کسانی که بسوی پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم و یارانش مهاجرت نکردند نه تنها سلب ایمان نکرده بلکه آنان را در دو جا مؤمن بشمار آورده است:

1- (و الَّذِينَ آمَنُوا و لم يهاجروا).

2- (و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصّر).

فقط کمک و یاری رساندن به آنها را سلب کرده است، یعنی: اگر مؤمنان با کافران عهد و پیمان داشته باشند در چنین حالتی کمک رساندن به آن مؤمنان غیر مهاجر جایز و روا نیست (فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ) اما اگر آنان - مؤمنان غیر مهاجر - بحساب تحلیل و تحریم به موالات و همکاری با کافران اقدام نمایند در این حالت ایمان از آنان سلب می‌گردد. شهید سید قطب در توضیح آیه شریفه (فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (نساء: 89) همین معنا را مورد تأکید قرار داده و می‌گوید: [3] «اسلام هرگز با کسی که شهادت توحید - لا آله الاّ الله - را بر زبان جاری ساخته اما یکی از ویژگیهای مختصّ به الوهیت مانند حاکمیت یا قانونگذاری را به غیر خداوند نسبت دهد، تساهل و تسامح روا نمی‌دارد و اهل کتاب - یهودیان و مسیحیان بدین دلیل کافر گشتند که بجای خداوند، عالمان و راهبان خویش را بعنوان ارباب - پروردگار - قلمداد نمودند یعنی: مردم نه بدین دلیل که عالمان را مورد پرستش و عبادت قرار دادند کافر شدند بلکه به این علّت که عالمان و راهبان، حرام را حلال و حلال را حرام می‌ساختند و مردم از آنها تبعیت و پیروی می‌کردند».

اما جوانانی که این حقیقت کتاب «الظلال» را درک نکردند به ترویج اندیشه تکفیر اقدام نمودند در حالیکه اصل بر این است که دلیلی بر نقض ایمان شخص مسلمان نیست و قاعده کلی مبنی بر حکم به اسلام شخص به صرف گفتن شهادتین، همچنان جاری و ساری است. [4] سید قطب درباره این قول پروردگار متعال:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا)

نساء: 94

«و به کسیکه به شما سلام کرد - سلام نشانه پذیرش اسلام است - مگوئید تو مسلمان نیستی».

می‌گوید: «خداوند به مسلمانان دستور می‌دهد هرگاه بر ای جنگ و جهاد به جایی عزیمت کردند دست به قتل و کشتار زنند تا اینکه تحقیق کنند و به ظاهر اسلام و گفتار زبان اکتفا نمایند زیرا دلیلی بر نقض اسلام زبانی و ظاهری در دست نیست» [5].

علاوه بر آن، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به مسلمان بودن هر کسی که شهادتین را بگوید و سپس بمیرد حکم داده است. امام احمد از ابو صخر عقیلی روایت کرده که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به یهودی ای که بر بالین بستر مرگ فرزندش نشسته بود و بر او تورات می‌خواند، فرمود: تو را به کسی که تورات را نازل کرده قسم می‌دهم آیا در کتاب تورات، به صفات و بعثت ام‌خبر داده شده است؟ آن مرد با سرش اشاره کرد، نه، اما فرزند بیمارش گفت: سوگند به کسی که تورات را نازل کرده به صفات و بعثت شما در کتاب ما - تورات - خبر داده شده است. بنابراین من گواهی می‌دهم که معبود بحق جز خداوند نیست و گواهی می‌دهم که تو پیامبر خداوند هستی. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم خطاب به یارانش فرمود: «برادر دینی تان را از کنار این مرد یهودی بردارید». و هنگامی که آن جوان درگذشت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم خودش دفن آن جوان را بعهده گرفت و بر او نماز خواند. ابن تیمیّه می‌



گوید: «طبق اصول و مبانی اهل سنت، دین و ایمان، قول و عمل است و ایمان یا عبادت، افزایش و با گناه، کاهش می یابد و با این وجود، اهل سنت بر خلاف خوارج، اهل قبیله را بخاطر ارتکاب معصیت و گناه کبیره تکفیر نمی کنند.» [6]

چکیده سخن: مسلمانی که به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم پیوسته و مسلمانی که اسلام خود را به زبان اعلام کرده است هیچکدامشان از دایره ایمان بیرون نرفته اند و تصور اینکه آنان کافرند جایز نیست، زیرا انجام گناه به کفر شخص نمی انجامد. همچنین پیوستن به جماعت اسلامی، حتی اگر تنها جماعت در جهان باشد و حتی اگر حکومت و قدرت هم در اختیار داشته باشد، جزو شروط ایمان نیست، بلکه پیوستن به آن، امر واجبی است. پس هجرت نکردن و نپیوستن به این جماعت، نباید موجب تکفیر شخص مسلمان گردد، مسلمانی که ترجیح می دهد در ترس و خوف بماند و با مؤمنان هجرت نکند، زیرا خداوند متعال می فرماید: (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنَ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا) خداوند در این آیه، حق یاری و همکاری را از غیر مهاجر سلب کرده اما ایمانشان را سلب نکرده است با اینکه جماعت مهاجران - جماعت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم - اولین جماعت مؤمنان در اسلام بشمار می آید. شگفت تر از همه این است که شهید سید قطب - که سردمداران اندیشه تکفیر او را چون پیراهن عثمان بهانه خود قرار داده اند و افکارشان را با ردای اقوالش پوشانده اند؛ سخنان و اقوالی که در حقیقت بمنظور تقویت عزم و اراده نه بعنوان حکم شرعی توسط او ایراد شده اند درباره آیه مذکور می گوید: «پس افراد دیگری هستند که از لحاظ اعتقادی به دین اسلام پیوسته اند اما آنان هنوز به جامعه اسلامی نپیوسته اند و به دارالاسلام مهاجرت نکرده اند؛ دارالاسلامی که توسط شریعت خداوند اداره می شود و توسط حاکمان مسلمان فرماندهی می شود». او در ادامه می گوید: «آنان عضو - شهروند - جامعه اسلامی نیستند و بنابراین میان آنها و جامعه اسلامی رابطه مولات و یاری نیست اما رابطه عقیده همچنان هست.» [7]

### کفر و جهل نسبت به عقیده:

آیا آنان که هجرت نکرده اند کافر شدند؟ و اگر فرضاً کافر باشند چه ارتباطی با عقیده ای که شهید سید قطب مطرح می کند دارد؟ بس جای شگفتی و تعجب دارد که هر دو گروه طرفدار اندیشه تکفیر، اقوال سید قطب را در برخی موارد، دستاویز خود قرار می دهند بدون اینکه تمام اقوال او را در مسأله مورد بحث ذکر نمایند. همچنین آنان این نکته مهمی را به فراموشی سپرده اند که حدیث مذکور را باید در چهارچوب قرآن و سنت صحیح فهمید و بررسی کرد. بنابراین اگر پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم عملی را به کفر توصیف نماید یا درباره مسلمانی بگوید: «کافر شده است» مراد و مقصود پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم، کفر غیر حقیقی است و بدلیل اینکه اشخاص متصف به کفر با توجه به نصوص دیگر، دارای ایمان می باشند از ملت اسلام خارج نمی شوند چرا که قرآن و سنت تصدیق کننده یکدیگرند و میان نصوص دینی، تناقضی وجود ندارد. بنابراین آیا اقوال پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را باید در زیر این قاعده تفسیر کرد و اقوال سید قطب و مودودی و اقوال کسانی که خود را پیشوای اندیشه تکفیر قرار داده اند از قاعده مذکور استثنا ساخت یا اینکه اقوال عالمان و فقیهان را نیز باید در چهارچوب قواعد نصوص شرعی تفسیر کرد؟

استاد مودودی در کتاب «المصطلحات الأربعة» می گوید: «امت عرب معانی و مفاهیم این اصطلاحات: آله، ربّ، عبادت دین، را می فهمیدند و از میان آنها هر کس ایمان می آورد از روی دلیل و برهان ایمان می آورد و هر کسی که کفر می ورزید با بینه و دلیل روشن به کفر می گرائید.»

برادران تکفیری ما می گویند عدم فهم صحیح و دقیق این مفاهیم و جهل و نادانی نسبت به حقیقت حاکمیت، مسلمانان را واداشت تا بعنوان نامزد یا انتخاب کنند، وارد عرصه انتخاباتی شوند در حالی که انتخابات چیزی جز وسیله ای برای انتخاب اعضا و هیأت قوه قانونگذاری - که به غیر آن چه که خدا نازل کرده حکم می دهد - نیست. بر همین اساس شرکت کنندگان در انتخابات کافر بشمار می آیند حتی اگر شرکت کننده یا نامزد انتخاباتی، قصد مذکور را نداشته باشد. یا اینکه اقوال شیخ مودودی دستاویز جماعت تکفیر واقع شده است اما او جماعت خود را به نامزدی در انتخابات مجلس قانونگذاری دستور می دهد چرا که این راهکارها تنها وسایل مشروع و قانونی برای تحکیم قرآن و خارج ساختن قدرت و سلطه از دست افراد بی لیاقت و فاسد می باشد در حالی که از نظر این جوانان، مشارکت در انتخابات کفر بشمار می آید زیرا کلّ جامعه کافر شده است و اینگونه انتخابات نمی تواند جامعه را تغییر دهد زیرا علت و سبب حقیقی کفر، همان جهل و نادانی و عدم آگاهی کامل از دین است.

در پاسخ به این استدلال می گوئیم: اگر بنا باشد که احکام شرعی بر اساس عقل تعیین شود و خارج از چهارچوب نصوص و قواعد دینی استنتاج گردد، در این صورت در رد آن استدلال می توان ادعای مشابهی مطرح کرد و آن هم این است که اسلام آوردن روم و ایران متوقف بر احاطه آنان از معانی عقیده نبود حتی برخی از امت عرب هنگامی که مسلمان شدند، احاطه ی کامل به معانی عقیده نداشتند و دیگر اینکه عمل نکردن به مقتضای نصوص وارده درباره اکره و فراموشی و خطا، مورد اجماع امت است [8] که برخی از دلایل این ادعا از قرار ذیل است:

1- امام بخاری در سند صحیح روایت می کند هنگامی که خالد بن ولید رضی الله عنهم بسوی قبیله بنوخزیمه حرکت کرد، افراد قبیله مذکور بجای اینکه بگویند مسلمان شدیم به خطا گفتند: صبأنا، صبأنا یعنی صابئی شدیم که در این هنگام خالد به کشتن و اسارت در آوردن آنان اقدام کرد و به سربازانش دستور داد هرکس اسیری داشته باشد او را بکشد، اما عبدالله بن عمر رضی الله عنه از این دستور سرپیچی کرد تا اینکه به مدینه برگشتند و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم پس از اطلاع پیدا کردن از موضوع دوباره گفت: «پروردگارا! من از کاری که خالد انجام داده است از تو براءت می جویم». امام شوکانی در «نیل الأوطار» می گوید: «این گفته پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بر این نکته دلالت دارد که نیت صریح لفظ اسلام به کنایه گفتن بر احاطه کامل به معانی ایمان و کفر مبتنی نیست و هیچکدام از صحابه نگفتند که در ایمان این اشخاص باید توقف کرد تا اینکه احاطه کامل به معنای ایمان و کفر داشته باشد».

2 - اما بخاری از ابو واقد لیثی روایت کرده که ایشان گفته است: قبل از جنگ خیبر و در حالی که ما تازه مسلمان بودیم، با پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به صحرا رفتیم. و مشرکان درخت سدري بنام «ذات انواط» داشتند که اسلحه ها و ابزارهای جنگی خود را به آن آویزان می کردند. همراهان پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از ایشان خواستند تا همانند مشرکان که سدره ذات انواط دارند برای آنان نیز درخت سدري در نظر بگیرند، در این هنگام پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم با حالت تعجب فرمود: الله اکبر - درخواست شما مانند درخواست بنی اسرائیل از حضرت موسی است آنجا که گفتند: (إِجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) (اعراف: 138) شما به تأکید از عادات و آداب و رسوم اقوام قبل از خود سایه به سایه و مو به مو تبعیت خواهید کرد به گونه ای که اگر آنان داخل سوراخ سوسمار شوند شما هم داخل آن خواهید شد». پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در این ماجرا به بیان و توضیح خطای همراهان خود پرداخت و به کافر شدن آنان که پیش از این ماجرا قطعاً مؤمن بوده اند و ایمان آنها بر علم و احاطه کامل به مفهوم ایمان متوقف نبود حکم نداد. اما طرفداران اندیشه تکفیر، اقوال استاد مودودی را بعنوان قرآن و حدیث نبوی تلقی کرده و آن را بر همه زمانها و مکانها تطبیق می دهند و اجرا می کنند و به این نکته توجه نکرده

اند که مودودی در رابطه با موضع گیری سخت خود در این مسأله، معذور است چرا که او در منطقه ای می زیسته است که اکثریت ساکنان آنجا، گاوپرست و بت پرست می باشند همانگونه که استاد مودودی از این جهت که انسان است و در بکار گیری الفاظ و معانی آن معصوم نیست معذور است چرا که الفاظ و معانی آنها ممکن است برای قومی مفید باشد حال آنکه برای اقوام دیگر سودمند نباشد. بنابراین فقط قرآن کریم و حدیث صحیح است که مفید و سودمند هر زمان و مکان است و تنها جدا کننده حق از باطل و تنها داور در مسائل و مشکلات پیش آمده در هر زمان و مکان است.

3 - قرطبی نقل می کند که اما مسلم از ابن عباس روایت کرده است که مردی مشکی شراب به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم هدیه کرد. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به آن مرد فرمود: «آیا می دانی که خداوند شراب را حرام کرده است؟» آن مرد گفت: خیر. سپس آن مرد با مرد دیگری یواشکی و آهسته سخن گفت. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به آن مرد فرمود: «چه چیزی به او گفتی؟» گفت: به او گفتم: تا آن مشک شراب را بفروشد. پیامبر فرمود: «آن کسی که نوشیدنش را حرام کرده فروشش را نیز حرام کرده است».

بنابراین با توجه به دلایل فوق، برخلاف ادعای طرفداران اندیشه تکفیر، چهل عذر است و چهل نوعی خطا بشمار می آید و خداوند متعال می فرماید:

(وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ)

احزاب: 5

«در آنچه به لغزش افتادید و به خطا رفتید گناهی بر شما نیست ولی آنچه را که دلتان می خواهد (یعنی از روی اختیار و عهد انجام می دهید) گناه است و کیفر دارد».

### حکم پروردگار درباره جاهلان

جواب منطقی به مقدمه منطقی آنان که به ناحق دچار تکفیر مسلمانان شده اند، حکم پروردگار متعال درباره جاهلان است. اگر به نصوص دینی، که حکم بر اساس آن واجب است، مراجعه شود ملاحظه می کنیم خداوند متعال می فرماید: (وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم می فرماید: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأُ وَ النَّسِيَانُ وَ مَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ [9]» و نیز: «إِذَا الْحَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهِدْ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَ إِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ فَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ». روایت از مسلم. یعنی: اگر حاکم در مسأله ای اجتهاد کند و حکمش خط باشد یک اجر دارد و اگر اجتهاد کند و حکمش صحیح باشد دو اجر می برد.

ابن تیمیه بر همین اساس می گوید: «اگر کسی از روی جهل به وجوب نماز، آن را ترک کرده باشد به قضای آن، امر نمی شود. همچنین کسی که جنب شده و آبی پیدا نکرده باشد و به دلیل جهل به وجوب تیمم، نمازش را نخوانده باشد به قضای آن نماز امر نمی شود. ایشان در ادامه می افزاید: جاهل معذور است و حکمش غیر از حکم معاند است و خداوند برای هر چیزی اندازه و مقاری قرار داده است. در صحیحین از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم روایت شده که ایشان فرموده است: «هیچ کس به اندازه پروردگار، دوستدار عذر نیست و بر همین اساس خداوند متعال پیامبران را بعنوان بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاده است».[10]

نصوص فوق عام هستند و اختصاص به فروع فقهی ندارند و دلیلی نیز بر اختصاص آنها نیست. بنابراین در هر دو زمینه عقاید و احکام عملی قابل تطبیق هستند. اما اگر جهل، متعلق به حق الناس باشد در این صورت بمنظور حفظ حقوق مردم عذر هیچ کس بخاطر جهلش پذیرفته نمی شود. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم می فرماید: «اگر به صرف ادعا، حق به مردم داده شود آنان به خونخواهی و ادعای اموال یکدیگر خواهند پرداخت». روایت از امام مسلم.

ناگفته نماند که قول ابن تیمیه مبنی بر واجب نبودن قضای نماز شخص جنبی که به دلیل عدم

وجود آب نمازش را نخوانده است بر زمان پیش از نزول حکم تیمم حمل می شود اما بعد از نزول حکم تیمم هیچ عذری برای کسی باقی نمی ماند.

### درباره کفر گناهکاران

گناهکار با انجام گناهایی که اعتقادی به حلیت شان نداشته باشد به دلایل ذیل کافر نمی گردد.

1- پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بخاطر عمل نکردن به احکام شرع، به کفر کسی حکم نداده است. عبادة بن صامت می گوید: پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از مردان و از زنان بر این امور بیعت گرفت که «پروردگار متعال شرک نورزیم و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و فرزندانمان را نکشیم پس هر کس به این بیعت و پیمان وفادار باشد اجرش بر عهده خداوند است اما اگر کسی مرتکب جرمی شود که مستوجب حد است و حدّ بر او جاری گردد آن حدّ، کفّاره گناه اوست و هر کس که پروردگار گناهایش را ببوشاند، در مشیت پروردگار قرار می گیرد که اگر خواست او را عذاب و اگر بخواهد او را مورد عفو و بخشش قرار می دهد». امام مسلم.

فقیهان و از جمله ابن حزم ظاهری - که اعتقادی به قیاس ندارد - بر اساس همین احادیث معتقدند که ایمان به وسیله گفتن شهادتین حاصل می گردد و شخص با ترک اعمال، کافر نمی شود و امت بر این موضوع اجماع دارد که تصدیق شهادتین موجب ورود شخص به دایره ایمان می گردد و انکار آن موجب خروج از دایره ایمان و بر همین اساس است که، لفظ کفر اصغر یا کفر عملی مجازی بر اعمالی که شرع، ارتکاب آنها را کفر نامیده اطلاق شده است و آثار و نصوص بر این دلالت دارند که مقصود از کفر غیر حقیقی است و ارتکاب آن اعمال، موجب خروج شخص از دین اسلام نمی گردد دیگر آنکه انجام تکالیف و اعمال شرعی مانند جهاد و حج و روزه و نماز موجب افزایش ایمان و ترک آنها موجب کاهش ایمان می شود، خداوند متعال می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ) فتح: 4

«اوست که آرامش را در دل مؤمنان جای داد تا ایمانشان افزایش یابد».

می فرماید:

(وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا)

«و هرگاه سوره ای نازل شود برخی می گویند این سوره، ایمان کدامیک از شما را افزایش داده است».

2- در حدیث شریف آمده است: «هر کس کلمه لا آله الا الله را بگوید و به اندازه یک دانه جو، نیکی در دلش باشد، از آتش جهنم خارج می شود و هر کس کلمه لا آله الا الله را بگوید و در قلبش به مقدار یک دانه گندم، نیکی باشد از جهنم خارج می گردد و هر کس کلمه لا آله الا الله را بگوید و به مقدار یک ذره، خیر و نیکی در قلبش باشد از آتش جهنم نجات پیدا می کند» امام بخاری

این فرموده خداوند بر هیچ کس پوشیده نیست که می فرماید: «بی گمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی آمرزد و اما پایین تر از آن را از هر کس که بخواهد می بخشد». (نساء: 116) مشرکان را از شمول مغفرت خارج ساخته است و به همین دلیل است که منظور از لفظ خیر مذکور در حدیث، ایمان است. همچنین در حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم خطاب به معاذ آمده است: «هر کس از روی صداقت قلبی شهادت دهد که هیچ معبود بحقی نیست مگر پروردگار متعال و شهادت دهد که محمد رسول خداوند است خداوند او را بر آتش جهنم حرام می کند. معاذ گفت: ای رسول الله آیا به مردم اطلاع ندهم تا شادمان شوند؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: خیر می ترسم به این حدیث تکیه کنند».

هیچ واقعه ای نمی توان یافت که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در آن درباره مرتکب گناه

حکم کفر صادر کرده یا درباره کسی که شهادتین را بر زبان جاری کرده از حکم دادن به ایمان او درنگ کرده باشد تا اینکه از مقدار اعتقاد شخص و علم و آگاهی اش از معاذ و مفهوم شهادتین یا از عملش به احکام شرع، آگاهی بدست بیاورد. بلکه تمام آثار و نصوص دینی بر ایمان شخص به محض تلفظ شهادتین دلالت دارند. و البته معنای این سخن این نیست که اگر شخص اعمال منافی و متضاد با تصدیق شهادتین را مرتکب شود همچنان مؤمن باقی می ماند بلکه اگر مشخص شود که او دانسته و از روی قصد برای خداوند شریک قائل شده است از دایره ایمان خارج می شود اما اگر کسی ایمان بیاورد و عملی انجام دهد که نداند آن کفر یا شرک است در این حالت این عمل با ایمان منافات ندارد زیرا او قصد انجام عمل شرک آلود را نداشته است مگر اینکه عمل شرک آلودش به اطلاعش رسانده شود ولی او با این وصف، دانسته و از روی قصد و بدون اکراه و تأویل بر عمل شرک آمیزش اصرار و پافشاری نماید.

3- ابن تیمیه در این باره می گوید: «از آنجایی که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم خبر داده است که خداوند متعال در روز قیامت می فرماید: «هر کسی که ذره ای ایمان در قلبش وجود داشته باشد را از آتش جهنم خارج نمایید.» روشن است که حتی شرورترین مسلمانان در قلبش وجود دارد و از آنجایی که امت، احکام اسلامی را بر چنین شخصی جاری می سازد - احکامی که خداوند مسلمانان را ملزم به تبعیت و پیروی از آن کرده است - و وی را تکفیر نمی کند و بر وارد شدنش به بهشت گواهی می دهد مسلمان بودن او، ثابت و لازم می آید. [11]

4- پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم هر روز صبح و شب دعا می کرد: «پروردگارا! از شریک قرار دادن چیزی از روی آگاهی برای تو به تو پناه می بریم و از آنچه که نمی دانیم از تو طلب مغفرت می نمایم» روایت احمد و طبرانی. و در روایت ابویعلی آمده است: «پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم هر روز سه بار این دعا را تکرار می کرد».

5- ابو معبد مقداد بن أسود می گوید: از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم سؤال کردم یا رسول الله اگر در حال مبارزه و جنگ با شخص کافری باشم و او یکی از دستهایم را قطع کند سپس به درختی پناه ببرد و بگوید: اسلام آوردم آیا بعد از گفتن کلمه اسلام می توانم او را بکشم؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: او را نکش. گفتم: یا رسول الله او یکی از دستهایم را قطع کرده و سپس کلمه اسلام را بر زبان جاری کرده است. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: او را نکش چون او را بکشی او را در منزلت و جایگاه تو پیش از کشتن اش قرار خواهد گرفت و تو در منزلت و جایگاه او پیش از تلفظ کلمه اسلام قرار خواهی گرفت». بخاری و مسلم

6- اسامة بن زید می گوید: روزی پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم ما را به سوی قبیله جهینه فرستاد و صبح هنگامی که مردم بر سر آب بودند بدانجا رسیدیم. من و یک مرد انصاری به دنبال یکی از آنان رفتیم و زمانی که او را دستگیر کردیم گفت: «لا اله الا الله» مرد انصاری از کشتن او دست کشید اما من نیزه ام را در شکمش فرو کردم و او را کشتم. هنگامی که به مدینه برگشتیم پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از ماجرا اطلاع پیدا کرد و فرمود: «اسامة بعد از اینکه او لا اله الا الله را بر زبان جاری کرد او را کشتی؟» گفتم: ای رسول الله! او بمنظور نجات یافتن، و نه از روی اعتقاد، کلمه شهادت را بر زبان جاری کرد. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: بعد از اینکه لا اله الا الله را بر زبان جاری کرد کشتی؟» پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم پیوسته این کلمه را تکرار می کرد تا اینکه آرزو کردم ای کاش آن روز مسلمان نمی بودم. روایت از بخاری و مسلم.

در روایت دیگری آمده است: اسامة گفت: ای رسول الله! او بخاطر ترس از شمشیر کلمه شهادت را بر زبان آورد. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «مگر قلبش را شکافتی تا بدانی شهادت را بخاطر ترس از شمشیر یا از روی اعتقاد گفته است؟» پیامبر صلّ الله علیه و

آله و سلم پیوسته این جمله را تکرار می کرد تا آنکه آرزو کردم ای کاش آن روز مسلمان نمی بودم. یعنی اسامه آرزو کرد که ای کاش اسلام آوردنش بعد از این ماجرا می بود و در این جنگ شرکت نمی کردم.

7- اما مسلم حدیث دیگری نیز روایت کرده است. طبق این حدیث پس از اینکه اسامه بن زید بر شخص مشرکی شمشیر می کشد، آن شخص مشرک می گوید: لا آله الا الله، اما اسامه او را می کشد. و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم خطاب به اسامه فرمود: «او را کشتی؟» اسامه گفت: بلی. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم فرمود: «در روز قیامت با کلمه لا آله الا الله چکار خواهی کرد؟» پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم پیوسته این جمله را تکرار می کرد.

### انواع کفر، فسق و ظلم

گاهی لفظ کفر در قرآن و احادیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم در معنای حقیقی اش بکار نرفته است که موجب خروج شخص از دایره اسلام، حصول جدایی میان زن و شوهر مسلمان، خروج فرزندان از تحت سرپرستی او و ارث نبردن از یکدیگر و دفن او در قبرستان غیر مسلمان گردد، بلکه فقط از باب مجاز و بمنظور حکمتی است که بر اهل لغت و فقه پوشیده نیست و آن هم منع کردن و بازداشتن از انجام گناه و بیان اهمیت و خطرناک بودن فرجام آن، اطلاق شده است. از نمونه های آن روایت صحیحین که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم در آن فرموده است: «هر کسی به غیر خداوند سوگند بخورد کافر شده است». در روایتی دیگر: «شُرک ورزیده است» همچنین حدیث: «دشنام دادن مسلمان، فسق و جنگ با او کفر است». منظور از لفظ در این احادیث کفر اکبر که موجب خروج شخص از دایره دین می شود نیست، زیرا در احادیث و نصوص دیگر، ایمان اشخاصی که مرتکب این گناهان شده اند ثابت شده است که به چند نمونه اشاره خواهیم کرد.

همچنین اوصاف مذکور در حق منافقان در قرآن کریم شامل مسلمان گناهکار نمی گردد و استدلال به آن اوصاف بر کفر مسلمانان صحیح نیست. از جمله اوصاف مذکور در مورد منافقان این آیه قرآنی است که می فرماید: «هیچ چیز مانع پذیرش نفقات و بذل و بخششهای منافقین نشده است جز این که آنان به خدا و پیغمبرش ایمان ندارند و جز با ناراحتی و بی حالی و سستی و سنگینی به نماز نمی ایستند و جز از روی ناچاری احسان و بخش می کنند». (توبه: 54). این آیه و آیه های مشابه، به منافقانی که به ظاهر به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم ایمان آورده اند اما در باطن، کفر نهان دارند اختصاص دارد. خداوند متعال درباره منافقان می فرماید: «بی گمان منافقان در اعماق دورخ و در پایین ترین مکان هستند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت. مگر کسانی که توبه کنند و برگردند و به اصلاح اعمال و نیات خود پردازند و به خدا متوسل شوند و آیین خویش را خالصانه از آن خدا کنند. پس آنان از زمره مؤمنان خواهند بود و خداوند به مؤمنان پاداش بزرگ خواهد داد». (نساء: 146 - 145).

حکم به جاودانه ماندن منافقان در آتش جهنم مگر آنانی که توبه کنند، به عالم آخرت اختصاص دارد اما در دنیا بر اساس ظاهرشان که همان اسلام است و با توجه به دلایل و نصوصی که بیشتر بیان شدند با آنان رفتار می شود. بنابراین تجاوز نکردن از حدود متون دینی واجب است. اما آنجا که خداوند متعال می فرماید: «بطور مسلم، کسانی که می گویند: خداوند همان مسیح پسر مریم است! کافرنند.» (مائده: 17) و می فرماید: «ای فرستاده خدا» بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی) نخواهید بود، مگر آنکه تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (قرآن) برایتان نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می افزاید. بنابراین (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش». (مائده: 68) خداوند متعال در این آیات حکم به کفر اکبر یهودیان و مسیحیان داده است زیرا آنان احکام تورات



و انجیل را همانگونه که نازل شده بود اجرا نکردند و به احکام وحی نازل شده بعد از تورات و انجیل - قرآن - وفادار نماندند. بر همین اساس بر شخصی که مدعی ایمان است جایز و روا نیست که بپندارد یهود و نصاری، مؤمن هستند و برای ادعای خود نظریهٔ سومی مطرح کند و یا به این قول پروردگار استدلال کند که می فرماید: «بی گمان کسانی از مسلمانان و یهودیان و صابئان و مسیحیان (اهل نجات هستند و) خوف و هراسی و غم و اندهی ندارند، آنان که به خدا و قیامت ایمان داشته باشند و کار شایسته انجام دهند» (مائده: 69) این آیه بلافاصله بعد از آیهٔ پیشین که به کفر آنها به دلیل عدم التزام شان به تورات و انجیل و قرآن حکم داده است، نازل شد. و آیهٔ مذکور پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم و یارانش را از این لحاظ که قرآن بر آنان نازل شده مورد خطاب قرار داده است و خداوند متعال شرط ورود به بهشت را ایمان به قرآن قرار داده است. چرا که حکم آیهٔ (69) از آیهٔ (68) جدا نمی باشد. بنابر این مفهوم آیه این است که هر کس از این گروهها ایمان بیاورد و عمل شایسته انجام دهد از اهل بهشت است و از جمله شروط ورود به بهشت و ایمان به قرآن و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم است. پس به صرف آنکه یهودیان و مسیحیان اهل کتاب اند، نمی توان گفت که آنان مؤمن اند و بر آنان هیچگونه غم و اندوهی نیست؟ کسی که به این نظریه معتقد باشد عمداً کلام خداوند را تحریف کرده است، چرا که آیات و نصوص قرآن مکمل یکدیگرند و متناقض نمی باشند. [12]

همچنین آیاتی از قبیل: «هر کس سپاسگذاری کند به سود خویش سپاسگزاری می کند و هر کس ناسپاسی کند به خود زیان می رساند چرا که خدا بی نیاز و ستوده است». (لقمان: 12) و «هر کس سپاسگزاری کند تنها به سود خویش سپاسگزاری می کند و هر کس که ناسپاسی کند پروردگار من بی نیاز و صاحب کرم است». (نمل: 40) و «به نعمت های پروردگار کفر ورزیدند». (نحل: 112) بر کفر اکبر دلالت ندارند مگر اینکه سیاق آیه به شخص خارج از دین و کافر به پروردگار متعال اختصاص داشته باشد. اما اگر سیاق آیه به مسلمان گناهکار ناشناس اختصاص داشته باشد قطعاً نمی توان وصف کفر اکبر را در حق او بکار برد زیرا عدم شکر و ناسپاسی معصیت و گناه است و موجب خروج شخص از دایرهٔ ایمان نمی شود. بنابراین، همچنان که در صحیح مسلم آمده است، هنگامی که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به زنان صحابی فرمود: «صدقه بدهید و زیاد استغفار کنیم که من دیدم بیشتر افراد جهنم شما زنان هستید». زنی دربارهٔ سبب حکم مذکور سؤال کرد، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «شما زنان زیاد لعنت می کنید و ناسزا می گوئید و در حق معاشرت با شوهرانتان کفر و ناسپاسی می کنید». بنابراین کفر موجب خروج شخص از دایرهٔ دین نمی شود. همچنین در صحیح بخاری روایت شده که سبب ورود زنان به جهنم «کفر ورزیدن آنها است». از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم سؤال شد که آیا آنان به خداوند کفر می ورزند؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «آنان در حق معاشرت با شوهرانشان و در حق احسان و نیکی، کفر می ورزند». از این حدیث می توان استنباط کرد که کفر و ظلم و فسق مراتبی دارند و از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده که گفته است: «کفردون کفر». و همچنین امام بخاری که فصل ایمان را در چند باب مرتب کرده است. از جمله: باب کفر نعمت و کفر دون کفر بر هیمن مسأله دلالت دارد. گاهی مؤمن بخاطر انجام گناهی به فسق یا ظلم یا شرک یا عدم ایمان اش حکم داده می شود اما آن حکم موجب ارتداد و خروج وی از دین نمی شود. امام بخاری در این باره نقل کرده است پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم دربارهٔ شخصی که حد خمر بر او جاری شده فرمود: «در برابر برادر دینی تا یار و یاور شیطان نباشید». و طبق روایت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «بلکه بگوئید: پروردگارا او را مورد مغفرت و رحمت خود قرار بده. همچنین امام بخاری در مورد زشت شمردن لعنت و نفرین کسی که به کرات خمر نوشیده بود روایت کرده که پیامبر صلّ



الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را لعنت و نفرین نکنید به خدا سوگند که چیزی جز محبت پروردگار و رسولش از او ندیدم».

در ادامه نمونه هایی از متون دینی که در این مورد آمده است نقل می شود:

1- حدیث مسلم: زناکار در هنگام زناکردن مؤمن نیست و سارق در هنگام سرقت مؤمن نیست و شارب خمر در هنگام شرب خمر مؤمن نیست». با توجه به این حدیث، اگر شخص زانی و سارق به خاطر ارتکاب جرم زنا و سرقت، مرتد و کافر می شدند مجازات آنها قتل می بود. [13] بر همین اساس مؤمن گناهکار مشرک نیست در حدیث عبادة بن صامت درباره بیعت زنان آمده است: «هرگز سرقت نکنند و فرزندان خود رانکشند» و «هرکس مرتکب گناه مستوجب حد گردد و حد بر او جاری شود آن حد کفاره گناه اوست و هر کس که پروردگار گناهش را ببوشاند در مشیت پروردگار است که اگر بخواهد او را عذاب می دهد و اگر بخواهد او را می بخشد». مفهوم حدیث این است که شخص گناهکار مؤمن است و مشرک نیست چرا که پروردگار متعال مشرک را مورد عفو و بخشش قرار نمی دهد. همچنین در شریعت اسلام برای هر جرمی مجازاتی در نظر گرفته شده است از جمله شلاق زدن و قطع دست حال آنکه خروج از دایره اسلام مجازاتش قتل است.

2- مراد از حدیث بخاری و مسلم: «دشنام دادن مسلمان فسق است و جنگ با او کفر» معنای ظاهری نیست. به دلیل قول پروردگار متعال که می فرماید:

(وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)

حجرات: 9

«اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر دست به جنگ و قتال زدند به مصالحه میان آنها اقدام کنید». و به دلیل متون دینی دیگری که قتال میان مسلمانان را موجب نفی ایمان نمی داند. این حقیقتی است که درباره جنگ های میان صحابه و از جمله بشارت داده شدگان به بهشت مورد اجماع مسلمانان واقع شده است و هیچکدام برای تکفیر دیگری به حدیث پیامبر صل الله علیه و آله و سلم «و قتال مسلمان کفر است» تمسک نجسته است زیرا مقصود از کفر در حدیث مذکور، کفر مجازی است.

3- اما ظاهر حدیث: «حد فاصل میان شخص و شرک، ترک نماز است» - بخاری و مسلم - و حدیث: «عهد میان ما مسلمانان و مشرکان، نماز است که هر کس آن را ترک کند کافر شده است.» - اصحاب سنن - بر خروج شخص تارک نماز از دایره دین دلالت دارد چرا که پیامبر صل الله علیه و آله و سلم تارک نماز را به شرک و کفر توصیف کرده است ولی حدیثی صحیح دیگری در این باره وجود دارد که کفر شخص تارک نماز را نفی می کند.

پس ملاحظه می شود که گاهی کلمه کفر بر معنای کفر عملی یا مجازی اطلاق می شود که البته این نوع کفر موجب خروج از دایره دین نمی گردد. [14] گاهی کلمه «فسق» در معنای شرک و کفر اکبر استعمال می شود مانند قول پروردگار متعال درباره ابلیس آنجا که می فرماید:

(فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ)

کهف: 50

«و از فرمان پروردگارش تمرد و سرپیچی کرد».

و نیز قول پروردگار درباره یهود:

(وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ)

توبه: 8

«و بیشتر آنها فاسق اند».

گاهی نیز کلمه «فسق» در معنای معصیت استعمال شده است مانند قول پروردگار متعال درباره نیشخند زدن به برادر مسلمان دینی آنجا که می فرماید:

حجرات: 7

(وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْإِصْيَانَ)

«و خداوند کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است.» همچنین حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم که فرموده است: «دشنام دادن مسلمان فسق است و جنگ با او کفر». از همین باب است. گاهی اوقاف کلمه ظلم به معنای کفر اکبر مانند آیه شریفه: (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (لقمان: 13) و گاهی به معنای معصیت بکار رفته است و مانند قول پروردگار متعال درباره نیشخند زدن به برادر دینی خود آنجا که می فرماید:

حجرات: 11

(وَمَنْ لَّمْ يَتَّبِعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)

«کسانی که از چنین اعمال و اقوالی دست بر ندارند و توبه نکنند ستمگرند.»

ظاهر این نصوص و دیگر متون دینی در شریعت اسلام بر کفر دلالت دارد حال آنکه مقصود از آنها کفر حقیقی نیست. بنابراین سزوارتر و شایسته تر این است که اوصاف جاهلیت مذکور در کتابهای مودودی و سید قطب بر جاهلیت حمل شوند اگر موضوع مورد بحث به تشریح و قانونگذاری یا انکار حکم خداوند تعلّق داشته باشد اما اگر موضوع بحث در ارتباط با جحد و انکار نباشد سزوارتر آن است که اوصاف مذکور بر جاهلیت معصیت حمل شود. بنابراین اگر مودودی یا سید قطب در برخی از تألیفات شان وصف جاهلیت را در مورد تبرّج و برهنگی بکار برده باشند مقصود آنها از این جاهلیت، جاهلیت جحد و انکار حکم پروردگار نیست بلکه مراد جاهلیت معصیت و تقلید است. خداوند متعال خطاب به زنان پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم می فرماید:

احزاب: 33

(وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى)

«و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید.»

#### افترا به مودودی

استاد مودودی افتراهای نسبت داده شده به خود را در نوشته هایش از جمله در مجله «المجتمع» شماره 343، چاپ کویت، در تاریخ 9/ ربیع الثانی سال 1397 هـ برابر با 29 مارس 1977م. تحت عنوان «الاسلام الیوم» روشن ساخته است و ایشان می گوید: «هیچ کس نتوانست آثار جاودان نشاط و توانایی حرکت اسلامی در کیان امت اسلام را از بین ببرد و به همین علت حتی اگر از فاسق ترین افراد امت سؤال نمایی که آیا خمر حرام است یا حلال؟ او هرگز نخواهد گفت که حلال است و اگر از تمام امور زشت و گناهان از او سؤال کنی، ملاحظه خواهی کرد که تمام آنها را قبیح و زشت می پندارد، اما چرا؟ زیرا ارزشهای اسلامی که به آنها ایمان دارد از نظر او هنوز زنده اند و پیوسته از قداست برخوردارند و علی رغم پیدایش عادات و رفتارهای زشت و ناپسند مانند برهنگی و بی بند و باری، ارزشهای اسلامی در دل یکایک امت هنوز از آن جایگاه والا برخوردار می باشند چرا که هر فرد امت از طریق شیر مادرش از آن ارزشها تغذیه نموده و چون خون، در رگهایش جاری است. همچنین اگر از یکی از مسلمانان سؤال کنی آیا از نشانه های تمدن اسلامی این است که یک دختر جوان نیمه لخت روی سین بر قصد؟ او نه تنها بدون تأمل و فکر کردن هرگز آن را نخواهد پذیرفت بلکه هرگز به ذهنش خطور نخواهد کرد که این عمل به اسلام ربط دارد با اینکه او واقعاً نسبت به اسلام جاهل است و شناختی از قرآن ندارد و از سنت و احادیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم آگاه نیست، اما تصورات و ارزشهای تمدن اسلامی که او نسل اندر نسل به ارث برده است چگونه می تواند از اندیشه ذهنش محو گردد؟»

استاد مودودی در ادامه می گوید: «تو می توانی به تمام مناطق جهان اسلام مسافرت کنی و اوضاع را از نزدیک ببینی، اما بدان که توده مردم را جز با همان عواطف و احساساتی که به آنها اشاره کردیم نخواهی یافت و در این باره مسلمانان پاکستان با مسلمانان ترکیه و مسلمانان در

ایران با مسلمانان مصر و مسلمانان الجزایر با مسلمانان دیگر کشورهای اسلامی هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند و به هر کجا و به هر نقطه از جهان اسلام پا بگذاری مؤمنان را دارای ارزشهای یکسان خواهی یافت؟».

با وجود این سخن آشکار و صریح مودودی، عقیده تکفیر جامعه های اسلامی به او نسبت داده می شود حتی اگر او منکر این موضوع باشد.

### تارک نماز میان دایره کفر و ایمان

از آنجایی که این مسأله در ارتباط با زندگی روزمره مردم باشد و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم شخص تارک نماز را به کفر توصیف کرده است: «عهد میان ما مسلمانان و مشرکان نماز است هر کس نماز را ترک کند کافر شده است» - اصحاب سنن - و در حدیثی دیگر شخص تارک نماز را به شرک که قرین کفر است توصیف کرده و فرموده است: «حد فاصل میان شخص و شرک ترک نماز است». - بخاری و مسلم - لذا شایسته است که پیرامون آن به تفصیل سخن گفته شود.

این نصوص و دیگر متون دینی با اینکه وصف آشکار و تمیز کننده ای برای شخص مسلمان - یعنی برپا ساختن نماز - مطرح می سازد اما در حقیقت تنها وصف متمایز کننده شخصیت یک مسلمان نمی تواند فقط نماز باشد. آشکار کردن اسلام و برخورداری از نوعی تمایز با دیگران نه تنها با عملی ساختن اسلام در تمام زمینه ها و انواع رفتارها و کردارها و معاملات و عبادات عینیت می یابد بلکه این تمایز با جاری ساختن شهادتین «لا آله الا الله و محمد رسول الله» تحقق می پذیرد. و بر همین اساس هنگامی که یکی از اعراب به دسته ای از سپاهیان اسلام سلام کرد و یکی از سربازان اسلام سلام او را نپذیرفت و آن را بر خوف از مرگ و نجات از قتل حمل کرد، خداوند متعال حکم عادلانه اش را اینگونه اعلام کرد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنَدَ اللَّهِ مَغَايِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ يَمَّا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا)

### نساء: 94

«ای کسانی که ایمان آورده اید! چون در راه خدا سفر می کنید خوب رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند مگویید تو مؤمن نیستی تا بدین بهانه متاع زندگی دنیا را بجوید چرا که غنیمت های فراوان نزد خداست قبلا خودتان نیز همین گونه بودید و خدا بر شما منت نهاد پس خوب رسیدگی کنید که خدا همواره به آنچه انجام می دهید آگاه است»

علی رغم این بیان واضح و آشکار، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم موضوع و پیامدها نماز را مبهم نگذاشت. مالک، ابوداود، نسائی و ابن حبان حدیثی را که تکلیف نماز را روشن می سازد اینگونه روایت کرده اند: «پروردگار متعال پنج نماز را بر بندگان واجب ساخت پس هر کس آن پنج فرض را انجام دهد و هیچ فرضی را از روی سبک انگاری و بی اعتنائی تباه نسازد، خداوند عهدی کرده است که او را وارد بهشت سازد اما اگر کسی آن پنج فرض را انجام ندهد هیچ گونه عهدی در نزد خداوند ندارد و خداوند متعال اگر خواست او را وارد بهشت می کند و اگر خواست او را عذاب می دهد.» به همین دلیل است که مودودی در کتاب خود «البیانات» می گوید: «ترک نماز نوعی کفر خاص است که موجب خروج شخص از دین نمی شود».

این حدیث بیانگر این حقیقت است که کسی که از روی بی اعتنائی یعنی از روی جحد و انکار نماز را ترک کند، هیچگونه عهدی در نزد خداوند ندارد. زیرا جحد وانکار موجب خروج شخص از دایره دین می شود. [15] اما کسی که از روی تنبلی و سستی نماز را ترک کرده باشد بعد از

مجازات دنیوی، در مشیت پروردگار قرار می گیرد، اگر خداوند بخواهد او را می بخشد و وارد بهشت می نماید [16] وگرنه او را عذاب می دهد. چون اگر ترک نماز مرتد و کافر می شد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم او را در مشیت پروردگار قرار نمی داد زیرا خداوند متعال می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

نساء: 116- 48

«بی گمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی آمرزد و بلکه پایین تر از آن را از هر کس که بخواهد می بخشد».

بنابراین حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را که می فرماید: «هر کس به غیر خداوند سوگند بخورد شرک ورزیده است.» باید بر همین اساس تأویل کرد یعنی: مقصود پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در این حدیث شرک اصغر است نه شرک اکبر که موجب خروج از دایره دین می شود یا اینکه ممکن است مقصود پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از شرک در حدیث مذکور، شرک ریا است آن شرکی که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم هر روز صبح و شب سه بار از آن به پروردگار پناه می برد.

امام بخاری و مسلم درباره سوگند خوردن به غیر پروردگار این حدیث را از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم روایت کردند: «خداوند متعال شما را از سوگند خوردن به پدران تن نهی کرده است پس هر کس بخواهد سوگند بخورد به پروردگار سوگند بخورد یا اینکه اصلاً سوگند نخورد». همچنین ترمذی روایت کرده است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: (ریا شرک است.) امام مسلم روایت کرده است: (ایمان هفتاد و اندی ساخته است بهترین و عالی ترین این ساخته ها، گفتن لا اله الا الله و پایین ترین آنها برداشتن و برچیدن اسباب آزار و اذیت از راه مردم است و آزر هم شاخه ای از ایمان است.

پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: (پس از مرگم به کفر برنگردید که گردن یکدیگر را بزنید.) روایت از مسلم همچنین فرمود: (سوگند به پروردگار هرگز ایمان نمی آورد) پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم پس از اینکه این سخن خود را چند بار تکرار کرد، از او پرسیده شد چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: (هر کسی که همسایه اش از آزار و اذیتش در امان نباشد). روایت از بخاری و مسلم.

تمام این متون دینی ناظر به اعمال اشخاصی است که ایمان کامل ندارند چرا که این اعمال همانند اعمال کافران است اما موجب خروج شخص از دایره دین نمی شود.

### کفر اعتقادی و کفر مجازی

گاهی احادیث روایت می شود که ظاهرش بر شرک یا کفر دلالت دارد حال آنکه مقصود از شرک و کفر مذکور در آن حدیث، شرک و کفر اکبر که موجب خروج شخص از دایره دین می شود نیست زیرا احادیث و متون دینی دیگری نیز وجود دارند که ایمان مرتکبان اعمال گناه آمیز را ثابت می سازند و بر همین اساس است که اهل سنت این نوع کفر را کفر عملی یا مجازی نامیده اند. و بنابراین، اقوال و آرای اندیشمندان که جامعه ها را متهم به کفر یا جاهلیت کرده اند می بایست بر جاهلیت معاصی و گناهان و کفر عملی نه کفر اعتقادی حمل و تفسیر کرد و هر کس از عالمان و اندیشمندان، نظری غیر از این نظر ارائه نماید بی گمان دچار گمراهی شده است.

به منظور روشن ساختن تفاوت میان کفر عملی و کفر اعتقادی، به مثال شارب خمر توجه کنید! شرب خمر از جمله گناهان است و شخص مسلمان میگسار مستوجب مجازات است اما اگر میگسار اعتقاد به حلال و سودمند بودن خمر داشته باشد و با این اعتقاد به نوشیدن آن، اقدام نماید و این عقیده را ابراز و آشکار سازد بی گمان منکر حکم پروردگار شده و به دلیل این اعتقاد - نه به دلیل صرف شرب خمر - کافر می گردد. و هر کس از عقیده اینگونه شخصی تبعیت نماید

حتی اگر عملاً به نوشیدن خمر اقدام نکرده باشد مانند آن شخص، کافر می گردد. اما اگر کسی از روی اعتقاد و بینش از او تبعیت و پیروی نکند ولی عملاً به شرب خمر اقدام نماید او بخاطر شرب خمر فاسق و فاجر می گردد. تفاوت میان کفر عملی و کفر اعتقادی در دیگر اعمال به همین ترتیب است. ابن قیم در این باره می گوید: «کفر دو نوع است: کفر جحد و انکار و کفر عمل. نوع اول از تمام وجوه متضاد با ایمان است اما در نوع دوم برخی از اعمال با ایمان متضادند مانند: سجود برای بت. و برخی متضاد نمی باشند مانند: حکم دادن به غیر از احکام و دستورات خداوند متعال و ترک نماز.» مشرکان به دلیل عدم اعتقادشان به وجوب نماز و زکات و دیگر اعمال شرعی، تکالیف شرعی را ترک کرده اند. به عبارتی دیگر آنها به وحی، مصدر تشریح و قانونگذاری ایمان ندارند یا اینکه برای خداوند شریک قائل می باشند. بنابراین آیات زیر را باید بر همین اساس فهمید و تفسیر کرد:

(وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ)

فصلت: 7 - 6

«وای به حال مشرکان، مشرکانی که زکات اموالشان را پرداخت نمی کنند و به آخرت هم ایمان دارند.»

(أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ. فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ. وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ)

ماعون: 3 - 1

«کسانی که به دین و آئین و سزا و جزا ایمان ندارند می دانی چه کسانی هستند؟ آنان کسانی که یتیم را سخت از پیش خود می رانند. و دیگران را به خوراک دادن مستمندان تشویق و ترغیب نمی نمایند.»

شخص کافر به دلیل اعتقاد به عدم وجوب زکات و بخاطر انکار وحی، زکات را نمی پردازد و شخصی که یتیم را از پیش خود می راند بر اساس همین اعتقاد این کار را می کند. اما شخص مسلمانی که زکات اموالش را نمی پردازد یا اینکه یتیم را از پیش خود می راند و دیگران را به خوراک دادن به مستمندان تشویق و ترغیب نمی کند کافر نیست زیرا او منکر وجوب این اعمال نیست و با ترک این اعمال فقط گناهکار و فاسق می شود.

### رفع خطا و توهّم درباره حکم به غیر قرآن

همانطور که پیشتر بیان شد ابن قیم مسأله حکم به غیر قرآن را مانند نماز، در ضمن کفر عملی یا معصیت ذکر کرده است و آن هم به دلیل این که در عصر ابن قیم منبع قانون و قانونگذاری قرآن و سنت بود و بر همین اساس اگر کسی بر خلاف قرآن و سنت حکمی می داد بعنوان قانونگذار در برابر پروردگار بشمار نمی رفت بلکه مانند یک شخص قاضی در نظر گرفته می شد که بر خلاف حکم پروردگار و از روی هوی و هوس یا مصلحت و نه به دلیل کافر بودن حکم داده است. و علت این که ابن قیم حکم به غیر قرآن و سنت را در زمره کفر عملی و معصیت بر شمرده همین است که تفصیل این مسأله به شرح ذیل است.

### جاهلیت اعتقاد و جاهلیت عمل

گاهی مراد از جاهلیت مذکور در قرآن و حدیث نبوی، اموری است که به کفر تعلق دارند و به همین دلیل است که به آن، جاهلیت اعتقاد گفته می شود گاهی مراد از جاهلیت، امور متعلق به عمل و رفتار است که جاهلیت عمل نامیده می شود.

معنا و مفهوم جاهلیت در قرآن کریم بر همین اساس است. این کلمه چهار بار در قرآن ذکر شده که به ترتیب قرآن از قرار ذیل است:

1- ظنّ جاهلیت: این تعبیر در سوره آل عمران آیه (154) به این صورت ذکر شده است:

(وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن

شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

آل

عمران: 154

«و گروه دیگری تنها در خود بودند و در باره خدا گمانهای ناروا همچون گمانهای دوران جاهلیت می‌بردند می‌گفتند آیا ما را در این کار اختیاری هست بگو سررشته کارها شکست یا پیروزی یکسر به دست خداست آنان چیزی را در دل‌هایشان پوشیده می‌داشتند که برای تو آشکار نمی‌کردند می‌گفتند اگر ما را در این کار اختیاری بود و وعده پیامبر واقعیت داشتند اینجا کشته نمی‌شدیم بگو اگر شما در خانه‌های خود هم بودید کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده قطعاً با پای خود به سوی قتلگاه‌های خویش می‌رفتند و اینها برای این است که خداوند آنچه را در دل‌های شماست در عمل بیازماید و آنچه را در قلب‌های شماست پاک گرداند و خدا به راز سینه‌ها آگاه است»

وصف مذکور در این سوره به برخی از یاران پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در غزوه احد اختصاص دارد. وصف مذکور که توسط خداوند متعال بکار برده شده است بر کفر آنها دلالت ندارد بلکه آن بر حالتی از ناتوانی دلالت دارد که در هنگام شدت امتحان و ابتلاء گریبانگیر برخی از مؤمنان می‌شود به گونه ای که آنان را از معانی اطاعت و فرمانبرداری بدور ساخته و یا اینکه گمان می‌کنند که خداوند آنان را یاری نخواهد داد و در نتیجه، ناتوان و سست می‌گردند، که مراد از ظنّ جاهلیت همین است. سید قطب درباره جاهلیت مذکور می‌گوید: «این آیه بیانگر وضعیت تیراندازان است هنگامی که برخی از آنان در برابر وسوسه های غنیمت، ناتوان و سست گردیدند و با آنهایی که معتقد به اطاعت و فرمانبرداری مطلق از اوامر پیامبر خدا صلّ الله علیه و آله و سلّم بودند درگیر شدند که سرانجام کار به تمرد و نافرمانبرداری آنها انجامید با اینکه آنها نشانه های پیروزی را، که دوست داشتند، می‌دیدند. پس یاران پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به دو دسته تقسیم شدند: گروهی خواهان غنایم و منافع دنیوی، و گروهی خواهان اجر و ثواب اخروی بودند». [17] سید قطب در ادامه سخنانش پیرامون ظنّ جاهلیت و درباره آنهایی که عاصی و متمرد شدند می‌گوید: «اما گروهی دوم که مشغول به خود بودند و از تصورات و افکار دوران جاهلیت رها نشدند و خود را مطیع و فرمانبرداری مطلق پروردگار قرار ندادند و با تمام وجود تسلیم قدر خداوند نشدند دارای ایمان ناپایدار و متزلزل بودند.» [18]

خداوند متعال همین گروه از صحابه را اینگونه توصیف می‌کند: «برخی از شما خواهان دنیا هستند» (آل عمران: 52). همین گروه هستند که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم درباره آنان فرمود: «به یارانم فحش و ناسزا نگوئید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر کسی از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خداوند اتفاق کند هرگز آن کوه طلا با مدّ یا نصف مدّی که آنها در راه خداوند اتفاق کرده اند برابر نخواهد بود». مسلم. مدّ نوعی پیمانه است که مقدار صدقه و زکاة بوسیله آن، معین می‌شد و مقصود از نصف، نصف هر شیء است. بنابراین، معنا و مفهوم حدیث این است که در قرون بعد از عصر صحابه هیچ کس چه از لحاظ جانی و چه از لحاظ مالی به جایگاه ارزش جهادی صحابه حتی نصف آن جایگاه و ارزش دسترسی پیدا نخواهد کرد، حال آیا جاهلیت برخی از یاران پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم جاهلیت کفر است؟

2- حکم جاهلیت: این کلمه در سوره مائده آیه (50) ذکر شده است:

(أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ)

مائده: 50



آیا (آن فاسقان) جویای حکم جاهلیت هستند؟ و چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می کند؟...

این آیه در ارتباط با حکم و قانونگذاری است که خداوند متعال پیش از آن، سه حکم راجع به این موضوع به این ترتیب ذکر کرده است:

مائده: 45

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)

مائده: 47

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الفَاسِقُونَ)

مائده: 44

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الكَافِرُونَ)

«و کسی که بدآنچه خداوند نازل کرده است حکم نکند او و امثال او ستمگر بشمارند. و هر کس بدانچه که خداوند نازل کرده است حکم نکند او و امثال او فاسق بشمارند. و هر کس به آنچه که خداوند نازل کرده است حکم نکند کافر است.»

معنا و مفهوم آیات مذکور یکسان است زیرا الفاظ کفر و فسق و ظلم گاهی اوقات در معنای کفر حقیقی استعمال می شود و گاهی در معنای کفر مجازی یعنی: اعمال کافران که همان معصیت و گناهان می باشند و موجب خروج شخص از دایره دین نمی گردند استعمال می شوند.

سیاق هر آیه بیانگر مقصود هر آیه است که با تطبیق این قاعده ملاحظه می شود که مراد از الفاظ سه گانه، کفر حقیقی است. سید قطب در شرح این موضوع می گوید: «صفت فسق به دو صفت کفر و ظلم پیشین اضافه شده است و مراد از این صفت، قومی دیگر و حالتی جدید، متفاوت از حالت اول نیست بلکه این وصف بیانگر صفتی زائد بر دو صفت کفر و ظلم پیشین است و گریبانگیر هر کس و هر نسل و قومی می شود که به آنچه خداوند نازل کرده است حکم نکند.»

کفر بوسیله انکار الوهیت پروردگار به انکار شریعت می انجامد و ظلم و استبداد مردم را به تحکیم غیر شریعت پروردگار و ترویج فساد در زندگی آنان وا می دارد، و فسق به خروج از منهج و روش پروردگار و پیروی و تبعیت از دیگر روشها منتهی می شود. فصل اول - کفر الوهیت - متضمن همه این صفات - ظلم و کفر و فسق - است و همه آنها بدون هیچگونه تفاوتی در مورد شخصی که به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند منطبق است.» [19]

سید قطب با اینکه ظن جاهلیت را به نافرمانی تفسیر کرده است، اما ایشان در اینجا به صراحت بیان می کند که مراد از جاهلیت مذکور در این آیه، جاهلیت کفر است. او می گوید: «جاهلیت مذکور در این متن به زمانه خاصی اختصاص ندارد بلکه آن حالتی است که هم در گذشته بوده و هم امروز وجود دارد و هم در آینده وجود خواهد داشت. این جاهلیت در همه زمان ها متضاد و متناقض با اسلام است. و مردم در هر زمان و مکانی یا شریعت پروردگار را بدون اینکه در اثر فریب و خواهشهای نفسانی، بخش از آن را به تعطیلی بکشاند بطور کامل پا بر جا می سازند و کاملاً سلیم اوامر و نواهی پروردگار می باشند و بنابراین در دایره دین خداوند متعال جای می گیرند، یا اینکه آنها تحت عناوین گوناگونی به قانونی که ساخته و پرداخته بشر است حکم نمی نمایند که البته آنان در این حالت در جاهلیت قرار دارند و در زمره دین و آئین کسی خواهند بود که آن را اجرا می کنند و هرگز در دایره دین پروردگار جای نمی گیرند.» [20]

با توجه به آنچه گذشت ملاحظه می شود که مراد از جاهلیت در این آیه، جاهلیت پذیرش و اطاعت از احکام غیر الهی است. سید قطب بر خلاف آنهایی که به اقوال و گفته های او استناد می کنند او لفظ جاهلیت را بطور مطلق بکار نبرده است. بلکه ایشان در آغاز سخن خود می گوید: «جاهلیت در چهارچوب این نص ...» پس بدین ترتیب حکم مذکور در آیه به جاهلیت پذیرش و اطاعت از غیر شرع خداوند متعال اختصاص دارد و اگر عبارت جاهلیت در جایی دیگر بکار رفته



باشد بدین معنا نیست که مرا از آن، جاهلیت کفر است بلکه باید چهارچوب و سیاق هر حالتی را بطور مستقل در نظر گرفت و به جستجوی فرضیه‌ها و نشانه‌ها، برای یافتن مراد از آیه که آیا منظور جاهلیت حکم است یا جاهلیت معصیت یا جاهلیت دیگری است، پرداخت.  
3- جاهلیت تقلید و زیبانهائی:

این تعبیر در آیه (33) سوره احزاب با این نص آمده است:

(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) احزاب: 33

«در خانه‌های خود بمانید و اندام و وسایل زینت را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید.»

برای اینکه مشخص شود که آیا این آیه به موضوع کفر تعلق دارد یا معصیت؛ می‌بایست مفهوم تبرج جاهلیت شناخته شود زیرا با این شناخت است که مفهوم و مدلول کلمه جاهلیت هویدا می‌گردد که آیا مراد از آن، جاهلیت کفر است یا جاهلیت معصیت؟ در این مورد سید قطب را بخاطر اینکه ایشان جامعه مسلمانان را به جامعه جاهلی توصیف کرده - و به همین دلیل تهمت تکفیر مسلمانان به او نسبت داده شده است - حکم و داور قرار می‌دهیم.

شهید سید قطب پس از نقل آیه (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) درباره مفهوم آیه می‌گوید: «مفهوم آیه این نیست که زنان همیشه ملازم خانه باشند و هرگز از آن بیرون نروند بلکه این تعبیر بر نکته‌ای لطیف دلالت دارد و آن این است که خانه مرکز فعالیت اصلی زنان است و ما عداً خانه استثناء است که زنان نباید خود را درگیر آن سازند و فعالیت خود را سنگین‌تر کنند بلکه می‌بایست به مقدار نیاز و ضرورت مورد استفاده آنان واقع شود. [21] ایشان سپس آیه (وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) را نقل می‌کند و در تفسیرش می‌گوید: «این آیه به حالت ضرورت خروج از خانه اشاره دارد یعنی این آیه پس از دستور به قرار دادن خانه بعنوان پایگاه اصلی، به ضرورت خروج از خانه برای زنان اشاره می‌کند. زن در دوران جاهلیت به خودآرائی و نمایش وسایل زینت و آرایش خود می‌پرداخت حال آنکه اگر آن خودآرائی و نمایش زینت و آرایش در دوران جاهلیت نخستین با آنچه که امروز در جاهلیت کنونی رخ می‌دهد مقایسه شود ملاحظه می‌گردد که نمایش زینت و آرایش دوران جاهلیت در مقایسه با آرایش جاهلیت معاصر بسیار کم‌رنگ و ناچیز است و حتی زنی که در آن دوران به زیبانمایی خود می‌پرداخت در مقایسه با زنان امروزی با حشمت‌تر و پاکدامن‌تر به نظر می‌رسد.

مجاهد می‌گوید: مقصود از تبرج و خونمایی زنان دو دوران جاهلیت رفت و آمد آنها در میان مردان بود.

قتاده می‌گوید: زنان با ناز و کرشمه راه می‌رفتند و به همین علت خداوند از آن نهی کرد.

مقاتل بن حیان می‌گوید: تبرج و خودآرائی زنان این بود که روسری را بر سرشان می‌گذاشتند اما آن را دور سر و گردن گره نمی‌زدند تا گردن بند و گوشواره و گردنشان نمایان گردد و منظور از تبر و خودآرائی در دوران جاهلیت همین است.

ابن کثیر در تفسیر خود می‌گوید: زنان در دوران جاهلیت سینه‌های خود را آشکار و چه بسا گاهی گردن و گیسو و گوشوار هایشان را نیز آشکار می‌ساختند که خداوند متعال زنان مؤمن را به حفظ حجاب و پوشش کامل دستور داد. [22]

سید قطب در ادامه می‌گوید: «تبرج و خودآرائی دوران جاهلیت که قرآن به درمان و اصلاح سخنان وی فقط به جاهلیت رفتار و اداب و رسوم یعنی: جاهلیت اجتماعی اشاره دارد. ایشان می‌گوید: «آیه قرآنی به تبرج و خودآرائی و خودنمایی اشاره دارد و این معنا را می‌رساند که تبرج و خودآرائی و خودنمایی از آثار و پیامدهای جاهلیت است و هر کس که عصر جاهلیت را پشت سر بگذارد و تصورات و ایده‌ها و عواطف خود را از تصورات و ایده‌ها و احساسات جاهلیت بدور سازد او از جاهلیت گذر کرده است. جاهلیت برهه‌زمانی مشخص نیست بلکه آن، یک

حالت معین اجتماعی با تصوّرات و ایده های مشخص برای زندگی است که این حالت و این تصوّرات ممکن است در هر زمان مکانی تحقق پیدا کند که در این صورت وجود آن حالت و آن تصور، دلیلی بر جاهلیّت خواهد بود.» [23]

4- تکبر و غرور جاهلیّت: آخرین آیه ای که لفظ جاهلیّت در آن استعمال شده آیه (26) سوره فتح است خداوند متعال در این آیه درباره حالت درونی کافران می فرماید:

(إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ)

فتح: 26

«آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیّت را در دل‌هایشان جای دادند.»

سید قطب در تفسیر این آیه می نویسد: «تعصب و نخوتی که، بخاطر عقیده یا منهج نبوده است و بر فقط بر تکبر و فخر و تجاوزگری و زورگویی مبتنی بود. آن تعصب و نخوتی که آنها را واداشت تا در برابر پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم و همراهانش قد علم کنند و آنان را از ورود به مسجد الحرام منع کنند و از ورود قربانی ها به محلّی که می بایست در آنجا قربانی شوند جلوگیری کنند. کافران عملاً هر عرف و عقیده ای را زیر پا گذاشتند تا مبادا قوم عرب بگویند: که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به زور وارد مکه شده است. آنان در پاسخ به بانگ جاهلیّت، هر گونه عملی که در هر عرفی و هر دینی قبیح و زشت است مرتکب شدند و حرمت خانه خدا را که به حساب قداست و برکتش زندگی می کردند نگه نداشتند.»

اکنون با توجه به این تفسیر و توضیح درباره معانی جاهلیّت است که می توان خطاب پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به ابوذر را فهمید آنجا که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «تو مردی هستی که در وجودت جاهلیّت است» و آنهم بدین دلیل که ابوذر یک صحابی را بخاطر مادرش مورد تحقیر قرار داده بود. بخاری باب ایمان.

مقصود و مراد از جاهلیّت در کتابهای مودودی و سید قطب را باید بر اساس این ضابطه فهمید. لفظ کفر علی‌رغم آنکه مدلول ظاهرش خروج شخص از دایره دین است اما در برخی موارد درباره اعمالی بکار رفته است که موجب خروج شخص از دایره دین می گردد، مانند، جنگ مسلمانان با یکدیگر، تهمت زدن در نسب افراد، سوگواری، مرثیه خوانی برای مردگان و آزار و اذیت همسایه. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم این اعمال را به کفر توصیف کرده - همانگونه که امام مسلم در باب ایمان نقل کرده است - اما مراد و مقصود پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از این لفظ، کفر عملی یا مجازی یا کفر نعمت است. همچنین حمل لفظ جاهلیّت بر معانی مذکور از باب اولی است. لفظ جاهلیّت ممکن است در معنای جاهلیّت کفر و اعتقاد و ممکن است در معنای جاهلیّت معصیت بکار رود. تبرّج و خودآرائی و خودنمائی زن و همچنین قول ابوذر به برادر دینی اش: ای فرزند زن سیاه، چیزی جز جاهلیّت معصیت نمی تواند باشد، هر چند این معصیت تکرار شود مادامی که از اعتقاد و قصد جاهلیّت بدور است. زیرا هر کس با این اعتقاد - که دچار گناه یا خطا شده است - اگر مرتکب گناهی شود مانند اینکه سرقت کند یا شراب بنوشد برگشت او به این معصیت یا دیگر گناهان و تکرار دوباره آنها، مستلزم کافر شدن او نمی شود زیرا کفر هنگامی است که شخص، احکام و عقاید معلوم و ضروری شریعت را انکار نماید.

به همین دلیل است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در مورد زن مخزومیّه که خیانت در امانت کرده و گردنبندی دزدیده بود حد سرقت را اجرا کرد و حد ارتداد کفر را که قتل است در حق او جاری نساخت.

همچنین پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در حق ماعز و زن غامدیه حد زنا - نه حد ارتداد - را اعمال کرد و حتی به کسی که بعد از اجرای حد به زن غامدیه فحش و ناسزا گفته بود فرمود: «این زن آنچنان توبه ای کرده است که اگر بر ساکنان زمین توزیع شود شامل حال همه می

گردد». حضرت علی رضی الله عنه نیز همین ضابطه را علیه خوارج اعمال نمود؛ خوارجی که در برابرش اسلحه کشیدند و با او و یارانش جنگیدند. ایشان سه مطلب را به آنان یادآور شد: [24]

- 1- آغازگر جنگ با شما نخواهیم بود.
  - 2- شما را از عبادت و ذکر پروردگار متعال در مساجد منع نخواهیم کرد.
  - 3- مادامی که دستهایتان در دست ما است شما را از غنایم منع نخواهیم کرد.
- هنگامی که از حضرت علی درباره کفر آنها سؤال شد او فرمود: از کفر فرار کردند و رها شدند. [25]

بنابراین هر آنچه که در کتابهای سید قطب و مودودی درباره پیدایش جاهلیت جدید در میان امت ذکر شده مراد از آن، جاهلیت معصیت است نه جاهلیت کفر و اعتقاد. حتی اگر آن دو امام این موضوع را بصراحت اعلام نکرده باشند بر ما واجب است که درباره آنان پندار نیک و حسن نیت داشته باشیم و در هنگا فهم و تأویل از آنچه نیک و پسندیده است پیروی نماییم چرا که خداوند متعال می فرماید:

(وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ)

اسراء: 53

«(ای پیامبر) به بندگانم بگو: سخنی (در گفتار و نوشتار خود) بگویند که زیاترین سخنها باشد. چرا که اهریمن در میان ایشان فساد و تباهی به راه می اندازد».

بنابراین هر کس پندار دیگری در حق او دو بزرگوار داشته باشد به آنان خیانت و بی حرمتی کرده است و به خرسی می ماند که می خواست برای دفاع از صاحبش سنگ را بر مگس بیندازد اما آن را بر سینه صاحب اش انداخت.

آیا مراد سید قطب و مودودی تکفیر صحابه بود؟ یا اینکه مراد آنها فقط بیان کردن جاهلیت رفتار و عمل است؟ پس التزام به فهم و تأویل نیک که بدان اشاره شد واجب است.

### خوارج و ریشه های تکفیر

از جمله مقدمات عقلی که سردمداران جوان اندیشه تکفیر - آنهایی که هنوز مرحله دانشگاه را پشت سر گذاشته اند - بدان تمسک بسته اند موارد ذیل است:

- 1- ایمان بدون عمل وجود ندارد.
- 2- هرکس کافر را تکفیر نکند خود کافر است.

سبب اصلی آشفتگی ذهنی این جوانان همان مقدمات عقلی است که آنان را تحت تأثیر خود قرار داده بود. به آنها گفته شده بود که با دریافت علم بطور مستقیم از قرآن، خود را شبیه صحابه نمایند چراکه هیچ چیز نمی تواند مانع شخص مسلمان از قرآن شود. آنها بر اساس این مقدمات نتیجه گرفتند که کتابهای فقهی مانع و بازدارنده از مراجعه به قرآن است و نباید به آنها مراجعه کرد و دریافت و استنباط حکم شرعی باید به قرآن اکتفا نمود و کتابهای فقهی متناسب و سازگار با عنصر کنونی ما نیستند. مادامی که اساسی زندگی مردم عقیده است و انسانها بخاطر عقیده آفریده شده اند: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (ذاریات: 46) پس لازم می آید که دین را فقط از سردمداران این اندیشه دریافت کرد که زیرا دریافت دین تنها از شخص ثقه و مورد اعتماد از لحاظ دین و امانت، امکان پذیر است و آن جوانان بر همین اساس بود که اقوال و گفته های سردمداران اندیشه تکفیر را پذیرفتند. سردمدارانی که نه تنها هیچ تجربه ای و هیچ بینش فقهی جز قرائت بدون شناخت از سنت نبوی و ناسخ و منسوخ قرآن نداشتند بلکه از دلالت الفاظ و دیگر ابزارها و وسایل شناخت و استنباط حکم پروردگار متعال نیز آگاه نبودند.

تفصیل این بحث به دو فصل بعدی موکول شده و در اینجا فقط به این مسأله اشاره می شود که اصل و منشأ این فکر، خوارج بوده اند؛ آنهایی که مسأله کفر امام علی رضی الله عنه را به دلیل

آنکه آن حضرت در اختلاف با معاویه رضی الله عنه مسأله حکمیت را پذیرفت مطرح کردند زیرا حکمیت از نظر آنها یعنی: حکم و داور قرار دادن انسانها و پشت پا زدن به حکم قرآن بود. از دیگر بدعت های آنان نیز مسأله تکفیر حکمین - ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص - بود. خوارج اعلام کردند هر کس به تحکیم راضی باشد و هر کس حکمین یا یکی از آنها را تصدیق نماید و همچنین مرتکب گناه، کافر است. از میان خوارج فقط گروه «نجدات» هستند که معتقدند مرتکب گناه کبیره کافر نعمت است نه کافر دین و عقیده. بغدادی می گوید: «گروه نجدات معتقدند مرتکب گناه کبیره کافر نعمت است نه کافر عقیده و بدین ترتیب خطای کعبی که مسأله تکفیر مرتکب گناه کبیره را به همه خوارج نسبت داده است آشکار می گردد. و جامع اندیشه خوارج بنا به حکایت شیخ ابوالحسن اشعری رحمة الله تکفیر علی و عثمان و اصحاب جمل و دو حکم و شخص قائل به تصویب دو حکم یا یکی از آنها یا راضی به مسأله حکمیت است.» [26]

### حکم گناهان و ظلم و فسق

خوارج و سردمداران اندیشه تکفیر از یک شیطان پیروی می کنند. آنها هر دو مرتکب گناه صغیره مانند نگاه گناه آلود و مرتکب گناه کبیره مانند ظلم آشکار را کافر می دانند. علی رغم آنکه دانشمندان دینی به وسیله دلایل و مستندهای شرعی از کتاب و سنت برای آنها روشن نموده اند که مرتکب معصیت کافر نیست اما آنها به پیروی از قاعده «ایمان بدون عمل وجود ندارد» معتقدند که او کافر است حال آنکه سخن حق و جداکننده حق از باطل فقط قول پروردگار است که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

نساء: 48

«خداوند شرک را هرگز نمی بخشد اما گناهان مادون شرک را برای هرکس که بخواهد مورد عفو و بخشش قرار می دهد.»

و قول پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم است که پیرامون گناهان فرمود: «اگر خداوند بخواهد او را مورد عفو و بخشش قرار می دهد و اگر خواست او را عذاب و شکنجه می نماید.» و «هرکس بدون شرک بمیرد وارد بهشت می شود و هرکس در حالی که برای خداوند شریکی قرار داده است بمیرد، وارد جهنم می گردد.» [27]

اما طرفداران اندیشه تکفیر بدون بررسی ضوابط متون دینی درباره گناهان و بدون عمل به فهم و استنباط و اجماع صحابه، فقط به ظواهر نصوص اکتفا کردند به همین دلیل است سردمداران اندیشه تکفیر به کفر کسانی حکم داده اند که کافر نبوده و از دایره دین خارج نشده اند.

آنها با همان مقدمات غلط، قائل به وجود فرق میان ظلم و کفر نیستند و معتقدند که ظلم همان کفر است و آیه شریفه:

(وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ)

بقره: 254

«کافران همان ستمگرانند.»

را دستاویز خود قرار دادند، در حالی که آنها از قول پروردگار درباره استهزاء و تمسخر قرار دادن برادر دینی که می فرماید:

(وَمَنْ لَّمْ يَتَّبِعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)

حجرات: 11

«و هر کس توبه نکند بدون شک از زمره ستمگران است.»

و از قول پروردگار درباره مشرکان و کافران:

(وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ)

بقره: 99

«بی گمان ما آیه های روشنی برای تو فرستادیم و جز فاسقان کسی بدانها کفر نمی ورزد.» و همچنین از نهی خداوند درباره معصیت: (فَلَا رَقَّتْ وَلَا فَسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ) (بقره: 197) در حج، آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدالی نیست. غافل مانده اند. الفاظ ظلم و فسق چه بسا با توجه به چهارچوب هر آیه و دلالت خطاب آن و دیگر نصوص دینی، هم درباره شخص مؤمن و هم شخص کافر بکار رود.

علاوه بر آن، آنها درباره این حدیث جبرئیل امین به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم چه خواهند گفت؟ «ای پیامبر به امت خود بشارت بده که هر کس بدون شرک بمیرد وارد بهشت می شود، گفتم: ای جبرئیل! حتی اگر سرقت کرده و زنا کرده باشد؟ گفت: آری، گفتم: حتی اگر سرقت کرده و زنا کرده باشد؟ گفت: آری، گفتم: حتی اگر سرقت کرده و زنا کرده باشد؟ گفت: آری، گفتم: حتی اگر سرقت کرده و زنا کرده باشد؟ گفت: آری حتی اگر شراب نوشیده باشد» بخاری.

موارد مذکور در حدیث فوق، فسق و ظلم بشمار می آیند اما با این وجود خداوند متعال به ایمان شخص حکم داده است.

همچنین آنها برای حدیث مسلم از عبدالله بن مسعود چه توجیه و تأویلی دارند؟ عبدالله بن مسعود می گوید: هنگامی که آیه (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ) (انعام: 82). کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند. نازل شد، بر یاران پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم گران آمد و گفتند: کدام یک از ما به خودش ظلم نکرده است؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: مقصود از آیه آن نیست که شما گمان کرده اید، بلکه مراد همان است که لقمان به فرزندش سفارش کرد: (يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (لقمان: 13)[28]. فرزندم برای پروردگار متعال شریک قرار مده که شرک ظلم بس بزرگی است.

قائلان به تکفیر چه واکنشی نسبت به سخن ابن تیمیه از خود نشان خواهند داد. ایشان می گوید: «هر مستکبری مشرک است و به همین دلیل است که فرعون جزو بزرگترین مستکبران نسبت به پرستش پروردگار بود.» [29]

آیا کسی که لباسش را با ناز و کرشمه و تکبر به دنبال خود می کشد آیا این تکبر موجب خروج او از دین می شود یا اینکه باید میان کسی که از پرستش پروردگار سرباز می زند با کسی که برای رفتار و معامله با مردم اهمیتی قائل نیست تفاوت گذاشت؟

سردمداران و طرفداران اندیشه تکفیر درباره سخن پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به ابوذری: «تو انسانی هستی که صفتی از صفات جاهلیت در وجود است.» چه می گویند؟

آیا امام بخاری در شرح خود بر حدیث پیشین با این مفاد که «گناهان از جاهلیت است و مرتکب گناه جز با شرک کافر نمی شود.» [30] مورد تهمت است؟ و علاوه بر آن، خود قرآن تمسخر و مورد استهزاء قرار دادن برادر دینی را فسق و ظلم می داند. خداوند متعال می فرماید: (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ يَنْسِ الْإِسْمُ الْفُسُوقَ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)

## حجرات: 11

«و همدیگر را طعنه زنید و مورد عیبجویی قرار ندهید و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید. برای مسلمان چه بد است بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه آلود بر زبان راندن و هر کس را چنین اقوال و اعمالی دست بر ندارد و توبه نکند او از زمره ستمگران است.»

آنها این سخنان ابن تیمیه را چگونه توجیه و تأویل خواهند کرد: «منافقان در پایین ترین درجات جهنم جای دارند گرچه در دنیا بنا به ظواهر امر، مسلمان اند و احکام اسلامی بر آنها جاری می

شود». و (طوائفی از اهل هوی و هوس مانند خوارج و معتزله و جهمیه و مرجئه معتقدند که ایمان و نفاق در یک شخص قابل جمع نیست. برخی از آنها بر مسأله مذکور ادّعی اجماع می کنند حال آنکه دچار اشتباه شده و مخالف قرآن و سنت و آثار صحابه و تابعین - نیک روش - و عقل صریح، عمل کرده اند». [31]

ایشان در ادامه می گوید: «و بر همین اساس برخی از مردم هم دارای خصلتی از ایمان و هم خصلتی از کفر هستند و حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در مورد اطلاق لفظ کفر بر بسیاری از گناهان باید بر همین معنا حمل شود و چه بسا شخص مرتکب گناه دارای بیش از یک مثقال ذره ای از ایمان باشد در این صورت در آتش جهنم، جاویدان نخواهد ماند.» [32]

ابن تیمیه می نویسد: «اهل سنت و جماعت و صحابه و تابعین و دیگر گروهها و طوائف مسلمانان از جمله: اهل حدیث و فقیهان و متکلمان مانند: فقهای مرجئه و کرامیه و کلابیه و أشعریه و شیعه چه آنهایی که مرجئه هستند و چه آنهایی که جزو مرجئه نیستند همه طبق مفاد احادیث صحیح، معتقدند که خداوند متعال چه بسا شخصی را در آتش جهنم عذاب دهد سپس او را وارد بهشت نماید. این شخص بخاطر گناهایی که مرتکب شده مورد شکنجه قرار گرفته و بخاطر اعمال نیکی که داشته وارد بهشت می شود. به تعبیر دیگری او هم مرتکب گناه شده و هم طاعت انجام داده است. این گروهها و مذاهب اسلامی درباره حکم اینگونه شخصی، با یکدیگر اختلاف دارند و تنها اختلاف آنها درباره اسم چنین شخصی است. مرجئه می گویند: او مؤمن و دارای ایمان کامل است و اهل سنت و جماعت می گویند: او مؤمن اما ناقص الایمان است و اگر بخاطر نقص ایمان نبود مورد عذاب و شکنجه واقع نمی شد. همچنین به اتفاق همه مسلمانان او از نیکی و تقوای کامل برخوردار نیست... و بر همین اساس عده ای گفته اند: او بخاطر ایمانش مؤمن است اما بخاطر گناهان کبیره اش فاسق است.» [33]

### اسباب افراط و زیاده روی در حکم

نصوص قرآن و سنت با اینکه مسأله حکم را به اجتهاد بشر موکول نکرده است اما سختگیری و زیاده روی در حکم به دو عامل اساسی بر می گردد:

#### 1- جرأت و کم بضاعتی فقهی:

طرفداران جوان اندیشه تکفیر با ملاحظه قرار دادن ظواهر برخی آیات و احادیث، در صادر کردن احکام مربوط به امور اعتقادی جسارت به خرج داده اند و بدون اینکه دیگر نصوص دینی را مورد توجه قرار دهند یا اینکه از حکم صحابه و تابعین و پیشوایان مسلمانان مطلع باشند. آنان نه تنها پا را فراتر از موارد مذکور گذاشته اند و گمان کرده اند که کتابهای فقهی با عصر کنونی ما متناسب و سازگار نیست بلکه اعلام کرده اند. حکم و مرجع قرار دادن کتابهای فقهی با پرستش بتان یعنی: پرستش ائمه فقه و شریعت برابر است. آنها با طرح ادّعی خود مبنی بر مرجع قرار دادن قرآن و سنت، جوانان را از مراجعه به کتابهای فقهی باز داشته اند حال آنکه آنان در حقیقت بجای مرجع و حکم قرار دادن قرآن و سنت، فهم و استنباط امیرشان را مرجع خود قرار داده اند؛ امیری که بخاطر سن اندکش بر بسیاری از نصوص دینی مطلع نبوده است و او در آغاز معتقد به حکمی می شد سپس برای تأیید آن حکم، بدنبال احادیث و آیات مؤید عقیده اش به بحث و بررسی می پرداخت.

کسی که متصدی فتوی است می بایست قبل از اعتقاد به حکم مسأله، به بحث و بررسی پیرامون دلیل شرعی اقدام نماید و فهم و دلیل از خلال قرآن و سنت امکان پذیر نیست مگر اینکه مفتی از تأویل و اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و روشهای زبان عربی و اختلاف فقیهان آگاه و به معانی آیات قرآن و احادیث نبوی مطلع باشد. این قیّم پس از ذکر موارد مذکور می گوید: «ممکن است کسی به آنچه در حدیث آمده است اصابت عمل کند حال آنکه



فاقد بینش فقهی باشد. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم - در حدیث صحیح - امیر خود - بریده - را اینگونه سفارش داده است: «تو نمی دانی آیا درباره آنها به درستی به حکم خداوند اصابت خواهی کرد یا خیر، اما آنان را تابع حکم خودت و حکم یارانت کن.» [34]

## 2- برتری جوئی بخاطر عبادت:

یکی دیگر از اسباب زیاده روی در حکم این است که برخی از جوانان عبادات و علم خود را دلیل بر برتر بودن خود بر دیگران قرار داده اند و عذر دیگران را در این باره هرگز نمی پذیرند و با حس و برتری نسبت به دیگران نگاه می کنند، حال آنکه خداوند متعال می فرماید:

(وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ)

فصلت: 33

«گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را بسوی خدا می خواند و کارهای شایسته می کند و اعلام می دارد که من از زمره مسلمانان هستم».

این جوانان با این بینش به دانشمندان و مجاهدان پیشین نگاه می کنند که آنها به دلیل عدم تکفیر حاکمان دچار ذلت و خواری و سستی شده اند.

دکتر قرضاوی سکوت پیشینیان را این گونه روشن ساخته و می گوید: «سکوت بر منکر بخاطر بیم از وقوع منکری بزرگتر و از باب ارتکاب ضرر آسان تر، جایز و روا است. و از دلایل ویژه این موضوع داستان هارون در قرآن است. آن گاه که موسی برادر خود هارون را در نزد بنی اسرائیل جانشین قرار داد و خود برای مناجات با پروردگارش به کوه رفت اما هنگامی که برگشت دید که بنی اسرائیل به پرستش گوساله مشغول اند و هارون بر این جرم سنگین سکوت اختیار کرده است خداوند متعال سبب سکوت هارون را اینگونه بازگو کرده است:

(قَالَ يَا اِبْنَ اُمَّ لَ مَا تَاخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي اِنِّي خَشِيتُ اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي اِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي)

طه: 94

«هارون گفت: ای پسر مادرم نه ریش مرا بگیر و نه موی سرم را. من ترسیدم که بگوئی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا بکار نبستی.»

دکتر قرضاوی حدیث عائشه از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را بعنوان شاهدی دیگر نقل می کند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در این حدیث صحیح خطاب به عائشه فرموده است: «اگر بخاطر اینکه قوم ات تازه مسلمان نمی بودند کعبه را دوباره و بر اساس قواعد ابراهیم می ساختم». پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم با توجه به این حدیث، امری که مطلوب است را بخاطر خوف از برانگیخته شدن فتنه و آشوب توسط عده ای ترک کرده است. بنابراین صبر و تحمل آزار و ظلم و استبداد حاکمان، مادامی که کفر آشکاری از آنان سر نزده باشد از همین قبیل است.» [35]

در بحثهای بعدی کتاب دلایل و مستندات شرعی بسیاری در مورد رد این شبهه ها ارائه شده اند اما در اینجا بر این مسأله تأکید می کنیم که انجام گناه موجب کفر شخص نمی شود مگر اینکه شخص حاکم خداوند متعال را انکار نماید یا اینکه آن را مورد استهزاء و تمسخر قرار دهد. اجماع صحابه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم درباره قدامه بن مظعون هنگامی که مرتکب گناه باده گساری شد بر همین مسأله دلالت دارد. از مهمترین نصوص دینی که بر عدم کفر مرتکب گناه کبیره دلالت دارند می توان به موارد زیر اشاره کرد:

1- خداوند متعال درباره ابلیس هنگامی که از حکم پروردگار سر باز زد و استکبار ورزید می فرماید:



کهف: 50

( فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ )

«ابلیس از فرمان پروردگارش تمرد کرد.»

حال آنکه خداوند متعال در سوره نور تهمت زدن بدون دلیل به زنان مؤمن و پاکدامن را موجب فسق دانسته و می فرماید:

نور: 4

( فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً )

«آنان را هشتاد ضربه شلاق بزنید.»

بنابراین اگر فسق مذکور در آیه نور موجب کفر شخص می گردد در این حالت باید مجازات او قتل باشد.

2- بخاری و مسلم در باب حدود، حدیث مراجعه شخص اعرابی به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم بخاطر فرزند مجردش را نقل کرده اند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در مورد این جوان مجرد که با زن اربابش زنا کرده بود فرمود: حکم پروردگار در مورد این جوان، شلاق همراه با تبعید به مدت یکسال است. این شخص جوان توبه کنان به نزد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نیامده بود. بنابراین اگر جرمی که مرتکب شده موجب کفر می بود در اینصورت حکم پروردگار متعال در مورد او می بایست قتل باشد.

3- مسلم و دیگر محدثان حدیث بیعت مسلمانان با پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در مورد ایمان به پروردگار متعال و ترک زنا و سرقت روایت کرده اند. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در این حدیث به صراحت روشن کرده است هر کس توبه کند، به گونه ای که حد بر او جاری شود آن حد کفاره گناهش خواهد بود و گناه هر کسی را که خدا بپوشاند، کار او به خدا واگذار می شود اگر بخواهد او را عذاب می دهد و اگر بخواهد او را می بخشد. همین پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم مشیت الهی را درباره شخصی که نماز را بدون تمسخر و استهزاء ترک کرده بود، ذکر کرده است - با توجه به حدیث مالک - حال آنکه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم درباره شخصی که نماز را از روی تمسخر و استهزاء ترک کرده بود فرمود: «هر کس نماز را ترک کند کافر شده است».[36]

[1] . مجموع فتاوی ابن تیمیه، 501/7.

[2] . مجموع الفتاوی: 350/7.

[3] . فی ظلال القرآن: 732/2، دار الشروق.

[4] دعاة لاقضاة، استاد حسن هضیبی؛ دبیر کل اخوان المسلمین، ص 14. به استدلال ایشان دقت کنید.

[5] . فی ظلال القرآن: 737/2، دار الشروق.

[6] . مجموع الفتاوی 151/31.

[7] . فی ظلال القرآن 1558/3، 1559، دار الشروق.

[8] . ایثار الحق علی الخلق، امام ابو عبدالله محمد بن المرتضی الیمانی، ص 439.

[9] . المحلی، ابن حزم، 334/8 فقرة (1406) - صحیح الجامع الصغیر ج 3، حدیث 3509.

[10] . مجموع الفتاوی: 287/3.

[11] . مجموع الفتاوی، 322/7.

[12] . دکتر محمد عمارة در کتاب «الإسلام و الوحدة الوطنية» از این نظریه طرفداری کرده است برای یحث تفصیلی به کتاب «السنة المفتری علیها» فصل هفتم مراجعه شود.

[13] . ابن تیمیه می گوید: اینگونه شخصی دارای ایمان کامل نیست و از دایره دین خارج نمی باشد. مجموع الفتاوی، 329/7.

[14] . ایثار الحق، ص 451.

[15] . الوجیز فی العبادات، سالم بهنساوی، ص 45.

[16] . نیل الأوطار، شوکانی، 291/1، مکتبة دارالتراث.

- [17] . فى ظلال القرآن: 497/1، ط، دارالشروق.  
[18] . همان کتاب: 495/1، ط، دارالشروق.  
[19] . فى ظلال القرآن: 901/2، ط، دارالشروق.  
[20] . فى ظلال القرآن: 904/2، ط، دارالشروق.  
[21] . فى ظلال القرآن: 2859/5، ط، دارالشروق.  
[22] . فى ظلال القرآن: 2860/5، 2861، ط، دارالشروق.  
[23] . مرجع پیشین، همان صفحه.  
[24] . الفرق بين الفرق، ص 11، دار الآفاق، بيروت.  
[25] . ايثار الحق على الخلق، ص 437.  
[26] الفرق بين الفرق، ص 56، 57، ط، دار الآفاق، بيروت.  
[27] . مختصر صحيح مسلم، ص 20.  
[28] . مختصر صحيح مسلم، 327/1.  
[29] . العبودية، ابن تيميه، ص 112.  
[30] . صحيح البخارى، 14/1.  
[31] . الأيمان الكبير، و مجموع فتاوى ابن تيميه، 203/7.  
[32] . همان، ص 352، 354.  
[33] . الايمان الكبير، و مجموع فتاوى ابن تيميه، ص 352 و 354.  
[34] . اعلام الموقعين، ص 39، 46.  
[35] . الصحوة الاسلامية، ص 186.  
[36] . الصحوة الاسلامية، ص 48، 54، 93، 101.